

## بازنگری تاریخ معاصر و خیانت رجال ایرانی

(دوران قاجار، دوران پهلوی، دوران حکومت اسلامی)

این مبحث برای آگاهی فرزندان ایرانزمین بویژه نسل جوان تهیه شده است تا بیاموزند و برای رسیدن و نگاهداری ایران آزاد، آباد و سرافراز مبارزه کنند و همواره حرمت و شرف ایرانی را پاس بدارند و با تلاش و فداکاری، کشوری نیرومند با مردمی آگاه و مسئول، به نسلهای آینده انتقال دهند و لازمه آن این است که میهن پرستی را در روح و روانمان پیروانیم و پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را سرلوحه بقای خویش قرار دهیم.



### دوران کودکی محمدرضا ولیعهد



محمدرضا شاه، دوران

کودکی خود را در یک خانه کوچک اجاره ای، در « کوچه روغنی ها » واقع در خیابان جلیل آباد سابق آغاز کرد، ولی کمی بعد از تولد او که دیگر خانه کوچک روغنی ها برای این خانواده پنج نفری کوچک می نمود، رضاخان در خیابان حسن آباد، خانه دیگری اجاره کرد که از خانه قبلی اندکی

وسیع تر بود، تا اینکه رضاخان به فرماندهی فوج منصوب گردید و با فوج خود در بیرون دروازه شهر در باغی که مجاور قشون بود، منزل کردند. در این هنگام که حقوق رضاخان در ماه به یکصد تومان رسیده بود، بانو تاج الملوک مبلغی از آن را صرفه جوئی می کرد، به طوریکه بعد از چندی از محل این صرفه جوئی، سیصد تومان اندوخته بدست آمد. رضاخان نیز بر اثر رشادتهائی که در جنگ های مختلف بروز داده بود سیصد تومان پاداش گرفت و از جمع این دو مبلغ که مجموعاً ششصد تومان بود زمین بالنسبه وسیعی در چهار راه امیریه که به صورت کاروانسرای بود خریداری گردید و ساختمان کوچکی برای سکونت خانواده در آن بنا گردید.

محمد رضا نسبت به خواهرانش شمس و اشرف و تنها برادر تنی اش علیرضا که دو سال بعد از او به دنیا آمد، کودکی نحیف و ضعیف البنیه بود. پدرش که شانزده ماه بعد از تولد او دست به کودتا زد و نخست وزیر جنگ و سپس رئیس الوزرای ایران شد، خیلی کم فرصت دیدن فرزندانش را داشت و محمد رضا تا سن شش سالگی تحت مراقبت

### فهرست

- ۱ دوران کودکی محمدرضا ولیعهد
- ۳ ازدواج سیاسی محمدرضا ولیعهد با پرنسس فوزیه
- ۵ فروغی و محمدرضا شاه پهلوی
- ۱۱ محمدرضا شاه وارد سیاست می شود
- ۱۷ تاریخچه روابط سیاسی ایران و فرانسه
- ۲۰ اخوان المسلمین و حامیان غربی آنها
- ۲۵ عربستان سعودی خزانه دار تروریستهای اسلامی

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

افشا نکرده ام. در یکی از شبهای بحرانی کسالتم، **مولای متقیان علی علیه السلام** را به خواب دیدم. در حالیکه شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت، در کنار من نشسته و در دست مبارکش جامی بود و به من فرمود که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز تبم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبودی رفت. در آن موقع با اینکه بیش از هفت سال نداشتم با خود می اندیشیدم که بین آن رویا و بهبودی سریع من ممکن است ارتباطی نباشد، ولی در طی همان دو سال دو واقعه دیگر برای من رخ داد که در حیات معنوی من تأثیری عمیق برجای نهاد.

در دوران کودکی تقریباً هر تابستان، همراه خانواده خود به **امامزاده داود** که یکی از نقاط منز و خوش آب و هوای دامنه البرز است می رفتیم. برای رسیدن به آن محل ناچار بودیم که راه پریچ و خم و سراشیب را پیاده و یا با اسب طی کنیم. در یکی از این سفرها که من جلو زین اسب یکی از خوشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم، ناگهان پای اسب لغزید و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک تر بودم با سر به شدت روی سنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از این که هیچ گونه صدمه ای ندیده بودم فوق العاده تعجب کردند. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب، **حضرت ابوالفضل** علیه السلام فرزند برومند علی علیه السلام ظاهر شده و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت. وقتی که این حادثه روی داد پدرم حضور نداشت، ولی هنگامی که ماجرا را برای او نقل کردم حکایت مرا جدی تلقی نکرد و من نیز با توجه به روحیه وی نخواستیم با او به جدل برخیزیم، ولی خود هرگز کوچکترین تردیدی در واقعیت امر و رؤیت حضرت عباس ابن علی (ع) نداشتیم ...

سومین واقعه ای که توجه مرا به عالم معنی بیش از پیش جلب نمود روزی روی داد که با مربی خود در حوالی کاخ سلطنتی سعد آباد در کوچه ای که با سنگ مفروش بود قدم می زدم. در آن هنگام مردی با چهره ملکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار **حضرت امام قائم** روبرو هستم. مواجهه من با امام آخر زمان چند لحظه بیشتر به طول نیانجامید که از نظر ناپدید شد و مرا در بهت و حیرت گذاشت. در آن موقع مشتاقانه از مربی خود سؤال کردم: او را دیدی؟ ... مربی من متحیرانه جواب داد «چه کسی را دیدم؟ اینجا که کسی نیست ...» اما من آنقدر به حقیقت و اصالت آنچه که دیده بودم اطمینان داشتم که جواب مربی سالخورده من کوچکترین تأثیری در اعتقاد من نداشت.

مادر، بزرگ شد. در آذرماه سال ۱۳۰۴ که رضاخان به دنبال خلع قاجاریه و تشکیل مجلس مؤسسان به سلطنت رسید، **محمدرضای شش ساله** نیز **ولیعهد ایران** شد و چند ماه بعد در مراسم تاجگذاری برای نخستین بار به لباس نظامی مجلس ملبس گردید.



**رضا شاه** پس از انجام مراسم تاجگذاری، ولیعهد را از مادر و برادر و خواهرانش جداکرد تا به قول خودش او را از محیط زنانه بیرون بیاورد و در محیطی مردانه تربیت کند. رضاشاه همچنین یک مدرسه نظامی ابتدایی به نام «**دبستان نظام**» تأسیس کرد که هدف از آن تعلیم و تربیت ولیعهد در یک محیط نظامی بود.

محمد رضا شاه در خاطرات خود از دوران تحصیل در دبستان نظام می نویسد:

«من تا زمان ولیعهدی با مادر و برادران و خواهران خود زندگی می کردم. ولی بعد از تاجگذاری به دستور پدرم از آنها جدا شدم و پدرم دستور داد که تحت تربیت خاصی که آنرا تربیت مردانه نام می نهاد قرار گیرم و برای قبول مسئولیتهای بزرگ آینده آماده شوم. در همین موقع نام من در دبستان نظام ثبت شد و در حقیقت این مدرسه به خاطر من و چهار برادر دیگرم تأسیس شد و من در کلاسی که جمعاً ۲۱ نفر دانش آموز داشت و همه آنها از بین فرزندان مأموران دولتی و افسران ارتش با کمال دقت و احتیاط انتخاب شده بودند، مشغول تحصیل شدم و برادرانم که کوچکتر بودند به کلاسهای پائین تر رفتند. دانش آموزان این دبستان لباس نظامی می پوشیدند و برنامه درسی بسیار دشواری داشتند و زندگانی کودکی من نیز طبعاً در محیط نظامی یعنی در تحصیل و تمرین های سربازی می گذشت. گذشته از تحصیلات دبستانی، پدرم یک معلمه فرانسوی برای تعلیم زبان فرانسه و نظارت بر امور زندگی داخلی من استخدام کرده بود. در نتیجه مساعی این بانو که به مناسبت ازدواج با یک ایرانی، بانو ارفع نامیده می شد، زبان فرانسه را در کمال روانی و سلاست مانند زبان مادری خود فراگرفتم و دریچه ای برای مشاهده افکار باختری در برابر ذهن من گشوده شد ...

«در دوران ولیعهدی همه روزه پدرم یکی دو ساعت از وقت خود را با من می گذراند و از سن ۹ سالگی ناهار را هم با او صرف می کردم. منظور او از این برنامه منظم آن بود که شخصاً از وضع من باخبر شود و من از جریان اوضاع کشور آگاه گردم. کمی بعد از تاجگذاری پدرم، دچار بیماری حصبه شدم و چند هفته با مرگ دست به گریبان بودم و این بیماری موجب ملال و رنج شدید پدرم مهربانم شده بود. در طی این بیماری سخت، پا به دایره عوالم روحی گذاشتم که تا امروز آن را

که بعداً با ولیعهد به تهران آمد و تا آخر عمر خود در دربار بود شایعات زیادی منتشر شده از جمله اینکه بعضی ها او را جاسوس انگلیسیها در دربار ایران می دانند.

« ژرار دوویلیه Gerard de Villiers » نویسنده فرانسوی می نویسد: « رضاشاه در بهار سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) سه هفته قبل از شروع امتحانات نهائی مدرسه « لوروزه » دستور بازگشت پسرش را صادر نمود و ولیعهد قبل از اینکه بتواند دیپلم مدرسه سوئسی را بگیرد به تهران مراجعت نمود. « ولی خود محمد رضا شاه می نویسد: « در بهار سال ۱۳۱۵ موفق به اخذ دیپلم شدم و هنگام بازگشت به میهن فرا رسیدم. » در بازگشت به تهران، رضاشاه گفت که تا پایان تعطیلات تابستانی می تواند تفریح و استراحت بکند ولی بعد از آن وارد دانشکده افسری خواهد شد و تنها تقاضای ولیعهد از پدرش این بود که اجازه بدهند دوست سوئسی او، ارنست پرون هم به تهران بیاید. رضاشاه از این تقاضای پسرش تعجب کرد و توضیحات بیشتری خواست. محمدرضا گفت که پرون در مدت تحصیل، خیلی به پیشرفت زبان و درس او کمک کرده و علاوه بر آن مرد صدیق و خدمتگزاری است و می تواند کمک و راهنمای خوبی برای مطالعات آینده او باشد. رضاشاه احتمالاً پس از مشورت با دکتر مؤدب نفیسی با این تقاضای ولیعهد موافقت کرد و پرون چند هفته بعد در کاخ اختصاصی ولیعهد مقیم شد.

### ازدواج سیاسی محمدرضا ولیعهد با پرئسی فوزه

محمدرضا شاه پهلوی در شهریور ماه سال ۱۳۱۵ وارد دانشکده افسری شد و در یک گروهان ویژه که فرماندهی آن به عهده افسر خشنی به نام **سروان محمود امینی** (برادر دکتر علی امینی) بود، مشغول تحصیل گردید و پس از طی دو سال دانشکده افسری مانند سایرین با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. **فردوست** هم که در همین گروهان ویژه تحصیل می کرد با درجه ستوان دومی وارد خدمت در ارتش گردید. به گفته فردوست، ولیعهد که در همان دوره تحصیل در دانشکده به مأموریت های بازرسی در قسمتهای مختلف ارتش می رفت، فاصله بین ستوان دومی و سروانی را به سرعت طی کرد و در حالیکه هم دوره های او ستوان یکم بودند، ولیعهد با درجه سروانی، عنوان بازرسی کل ارتش را داشت و در تمرینات و عملیات نظامی شرکت می جست و ایراداتی هم می گرفت و دستوراتی می داد. رضاشاه پس از فارغ التحصیل شدن ولیعهد از دانشکده افسری، در اندیشه یک ازدواج سیاسی یا یک ازدواج سلطنتی بود، تا هم از این طریق پیوندهای سیاسی کشور خود را با کشور دیگر همسایه مستحکم تر سازد و هم با آوردن عروسی از یک خانواده سلطنتی اعتبار تازه ای برای سلسله نوبنیاد خود فراهم آورد.

امروز که این ماجرا را بیان می کنم شاید بعضی افراد، خصوصاً غربی ها تصور کنند که من خیالبافی می کنم یا آنچه دیده ام یک حالت ساده روانی بوده است. ولی باید به خاطر داشت که ایمان به عالم روح و تجلیاتی که به حساب ماده در نمی آید از خصائص مردم مشرق زمین است. چنانکه بعدها دریافتم بسیاری از مردم باختر نیز همین ایمان و اعتقاد را دارند، وانگهی من در آن موقع هیچ گونه دلیلی برای جعل این موضوع و بیان آن برای مری خود نداشتم و امروز نیز انتفاعی از لاف زدن در این قبیل مسائل نمی برم و جز معدودی از نزدیکان من کسی تاکنون از این جریان مستحضر نبوده است و حتی پدرم که همیشه خود را به او بسیار نزدیک و صمیمی می دانستم هرگز از این موضوع کوچکترین اطلاعی پیدا نکرد. «

هنگامی که کتاب شاه در سال ۱۳۴۰ انتشار یافت، ادعاهای او درباره مکاشفه و مشاهده امامان چنین تعبیر شد که شاه برای جلب توجه و حمایت مردم، که اکثریت قریب به اتفاق آنها دارای معتقدات مذهبی بودند، این داستانها را ساخته و پرداخته است، ولی شاه پس از رویارویی با روحانیت در سال های ۱۳۴۱ به بعد نیز دست از این ادعاها برنداشت و بارها در مصاحبه با روزنامه نگاران معروف خارجی مانند «**اورینا-فالاجی**» این ادعاها را تکرار کرد و با افزودن مطالب دیگری بر آن مانند نجات معجزه آسای خود از چندین توطئه قتل چنین وانمود کرد که گویا «**نظر کرده**» است و خداوند رسالتی بر عهده او گذاشته و همواره او را در حمایت خود محفوظ خواهد داشت.

پس از فارغ التحصیل شدن از « دبستان نظام » در اردیبهشت ۱۳۱۰ محمد رضا شاه پهلوی در شهریور ماه همان سال در حالیکه هنوز دوازده سال تمام نداشت، برای ادامه تحصیل به سوئیس اعزام شد و **دکتر مؤدب نفیسی** مأمور مراقبت از او در سوئیس می گردد.

در اوایل تحصیل در **مدرسه لوروزه** محمدرضا درگیری هایی هم با محصلین دیگر پیدا کرد و از جمله یک بار با یک آمریکایی کارش به کتک کاری و بهداری مدرسه کشید، ولی بعداً آرام و منزوی شد و بیشتر اوقات در اتاق خود به گوش کردن صفحات گرامافون و رادیو یا پذیرائی از دوستان معدود خود در مدرسه می پرداخت. از لحاظ درسی، در درس ریاضی ضعیف بود که فردوست به او کمک می کرد، ولی نمرات درس های دیگرش متوسط و بعضی خوب بود. علاوه بر درس مدرسه هر روز هم دو ساعت فارسی می خواند و مکلف بود که در روزهای معین هفته نامه ای برای پدرش بفرستد و پیشرفت کار خود را به او گزارش بدهد. البته دکتر مؤدب نفیسی هم هر هفته گزارش جامعی به تهران می فرستاد و رضاشاه آن دو را با هم مقایسه می نمود.

از اتفاقات جالب هنگام تحصیل ولیعهد در سوئیس، آشنایی یک مرد جوان سوئسی به نام «**ارنست پرون**» با او بود. درباره ارنست پرون

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.**

فوزیه در چنین محیطی کاملاً منزوی شده بود و جز برای شرکت در میهمانی های درباری، آن هم از روی اجبار، از کاخ اختصاصی خود بیرون نمی آمد.

شب ۲۶ اکتبر سال ۱۹۴۰ (چهارم آبان ۱۳۱۹) به رضاشاه خبر دادند که درد زایمان عروسش فوزیه شروع شده و وضع حمل نزدیک است. رضاشاه بسیار خوشحال شد. چهارم آبان روز تولد محمدرضا بود و رضاشاه این حسن تصادف را چنین تعبیر کرد که نوزاد حتماً پسر است. ولی بعد از زایمان وقتی به رضاشاه خبر دادند که نوزاد دختر است نتوانست خشم و عصبانیت خود را پنهان کند و با عصای خود هرچه را که روی میزش بود به زمین انداخت و آن روز هیچکس را به حضور نپذیرفت و فردای آن روز رضاشاه بدون اینکه تولد نوه اش را به پسرش تبریک بگوید، گفت: هرچه زودتر دست به کار شو و پسری درست کن. این مهمترین وظیفه توست! محمدرضا طبق معمول گفت: امر شما اطاعت می شود. ولی اجرای این امر پدر مثل دستورات دیگر او چندان هم آسان نبود. فوزیه نام دخترش را **شهناز** گذاشت. پس از تولد شهناز روابط فوزیه با خاندان پهلوی تیره و تار شد.

فوزیه دیگر کمتر از آپارتمان خصوصی خود خارج می شد و رابطه خود را نه تنها با اعضای خانواده سلطنتی بلکه با شوهر خود نیز قطع کرده بود و در هیچ یک از مهمانی های خصوصی دربار حاضر نمی شد. در میان اعضای خانواده سلطنتی هم دیگر با تمسخر و لقب «**مصری**» به جای فوزیه از او یاد می کردند.

البته به گفته ای «**پرون**» باعث شکاف بین فوزیه و محمد رضا شاه بود، پرون به فوزیه اطلاع داد که شوهرت رفیقه گرفته به نام خانوادگی **دیوسالار** و به شما خیانت می کند. (این دختر بسیار زیبا و لوند بود و شعر هم می گفت.) و برای این که ادعای من ثابت شود باید شخصاً بیایی و ماجرا را ببینید. پرون دوستی داشت به نام **رفعتیان** که سرهنگ ارتش بود. او زمانی که می دانست محمد رضا نزد «**دیو سالار**» است، فوزیه را با اتومبیل برداشت و به جای راننده رفعتیان را سوار کرد و به جلوی خانه دیوسالار برد و فوزیه از این رابطه باخبر شد. همچنین با هماهنگی پرون، شایعه رابطه فوزیه با **تقی امامی** که ورزشکار بود و توسط خود او وارد کاخ و محفل خصوصی محمدرضا شاه شده بود، بر سر زبانها افتاد. با آن خصوصیات اخلاقی که فوزیه داشت این شاید آخرین مسئله ای بود که برای او غیرقابل تحمل بود.

فوزیه پس از ده پانزده روز اعلام کرد که برای استراحت به مصر می رود و پس از رفتن به مصر دیگر به ایران مراجعت نکرد و پس از مدتی ملک فاروق برادرش به محمدرضا پیغام داد که باید فوزیه را طلاق بدهی ... فوزیه از رابطه شاه با زنان دیگر اطلاع داشت و خواهران شاه را در ایجاد این روابط مقصر می دانست و موضوع رابطه او با تقی امامی هم اگر

ابتدا دختری از خانواده های سلطنتی عراق یا افغانستان مورد نظر بود و حتی صحبت از انتخاب دختری از خاندان خلفای پیشین عثمانی به میان آمد. ولی سرانجام **فوزیه**، دختری زیبا از خانواده سلطنتی ملک فاروق که تازه بر تخت سلطنت مصر تکیه زده بود انتخاب شد. فوزیه دختری بود در آن زمان ۱۷ یا ۱۸ ساله، زیبا، ثروتمند، دختر **مرحوم ملک فؤاد**، خواهر **ملک فاروق**.



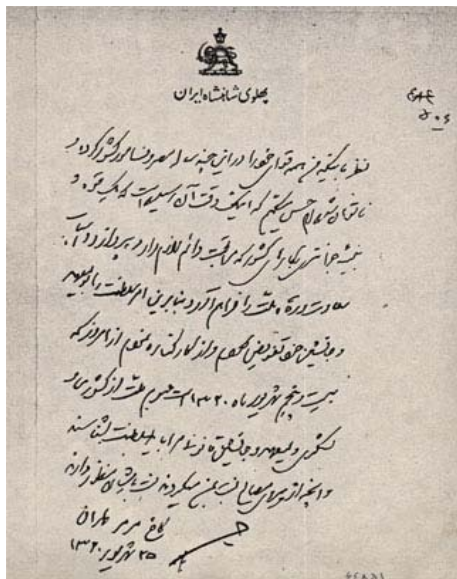
مراسم عقد در ۲۴ اسفند (سالروز تولد رضاشاه) ۱۳۱۷ برابر با پانزدهم مارس ۱۹۳۹ میلادی در قاهره مصر صورت می گیرد و در اواخر فروردین ۱۳۱۸، همراهان ولیعهد و همراهان اعلیحضرت فوزیه با کشتی محمد علی کبیر به سوی ایران حرکت می کنند.

همراهان ولیعهد عبارت بودند از: حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه رئیس مجلس)، دکتر معین دفتری وزیر عدلیه، محمد علی متین، سه نفر آجودان نظامی شاه (سرهنگ معتضدی، یاور قدیمی، یاور اسفندیاری)، ایزدی رئیس دفتر ولیعهد، دکتر مؤدب نفیسی (پیشکار ولیعهد)، مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات، مجید موقر مدیر روزنامه ایران، رشید یاسمی، دکتر محمد حسین ادیب، یک عده مأمورین تأمینات نظمیة تهران، نوکرها و پیشخدمتها.

همراهان علیا حضرت فوزیه عبارت بودند از: ملکه نازلی (مادر فوزیه) و سه دخترش فائزه، فتحیه و فائقه، یوسف ذوالفقار پاشا سفیر کبیر مصر در تهران و همسر و پسرش، محسن مراد پاشا ناظر مخصوص ملک فاروق و رئیس املاک خاصه، حسین صبری پاشا برادر ملکه نازلی، عبود پاشا صاحب کشتی محمد علی کبیر، حمزه پاشا امیر البحر، چند نفر صاحب منصبان قشونی، موزیک چیان، مخبرین جراید، نوکرها و پیشخدمتها. مراسم عروسی در ایران انجام می گیرد.

فوزیه پس از چندی از محیط ناآشنائی که در آن وارد شده بود و دوری از خانواده اظهار ناراحتی و دلنگی می کرد و از اعضای خانواده سلطنتی جز با اشرف آن هم خیلی کم، با کسی معاشرت نداشت. محیط تهران و کاخ های سلطنتی هم در مقایسه با شهر بزرگ قاهره و مراکز تفریحی و کلوپهای شبانه آن و کاخهای عظیم سلطنتی مصر، برای او حقیر می نمود و فرهنگ زنان درباری بخصوص مادرشوهرش تاج الملوک و اطرافیانش از نظر شاهزاده خانم تحصیلکرده مصری بسیار عامیانه و «**دهاتی**» بود.

در روز هشتم شهریور سال ۱۳۲۰ دولت فروغی در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و سپهبد امیر احمدی به فرمانداری نظامی تهران منصوب گردید. البته روسها (توسط اسمیرنوف سفیر شوروی) و انگلیسیها (توسط سر ریچر بولارد سفیر انگلیس) رضاشاه را تهدید کرده بودند که اگر تا روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ (۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱) از مقام سلطنت استعفاء ندهد، به زور او را برکنار خواهند کرد. به همین دلیل فروغی در روز ۲۵ شهریور به کاخ سلطنتی رفت و متن استعفاء نامه را تنظیم کرد و رضا شاه آن را امضاء کرد و پس از آن تهران را به عزم اصفهان ترک گفت.



فروغی پیش از آنکه به مجلس برود، متن استعفاء نامه شاه را به سفارت انگلیس برد تا مورد تأیید قرار گیرد و همان روز صبح ساعت ۱۱ فروغ در مجلس حاضر شد و به علت اینکه جلسه، فوق العاده و از قبل طراحی شده بود، فروغی پس از حصول اکثریت و تشکیل جلسه، پشت تریبون رفت و متن استعفاء نامه رضاشاه را قرائت نمود: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند سال مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده ام، حس می کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیة جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشگری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه که نسبت به من از پیروی مصالح کشور می کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر - تهران ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

صحت داشته باشد، نه از روی هوس، بلکه نوعی انتقام جویی بوده است. البته محمدرضا شاه از طرق مختلف درصدد دلجویی از فوزیه برآمد تا موجبات بازگشت او را فراهم سازد، در این رابطه به دکتر قاسم غنی (به عنوان سفیر کبیر ایران در مصر مهر ماه ۱۳۲۶) مأموریت بازگرداندن فوزیه به ایران را داد و از یوسف ذوالفقار پاشا پدر ملکه فریده (همسر ملک فاروق) خواست که واسطه شود و نامه ای هم به زبان انگلیسی برای ملک فاروق فرستاد و اشاره نمود که تا مدت سه سال (تا وقایع شهریور ۱۳۲۰) بهترین شوهرها بود ولی ناملایمات و بی علاقگی های فوزیه به امور مملکتی و شایعات معشوقه داشتن وی سردی را میان ایشان بوجود آورد. دکتر غنی برای آخرین بار، روز دهم شهریور ۱۳۲۷ با ملک فاروق ملاقات کرد و ترتیبات طلاق فوزیه به دنبال آن انجام گردید. فوزیه در ۲۴ مهر ۱۳۲۷ رسماً از شاه جدا شد و روز هشتم فروردین ۱۳۲۸، یعنی پنج ماه و نیم بعد با «اسماعیل شریف» مصری ازدواج کرد. او ۳۱ ساله و تحصیلکرده کمبریج و خواهر او معشوقه ملک فاروق بود.

### فروغی و محمدرضا شاه پهلوی



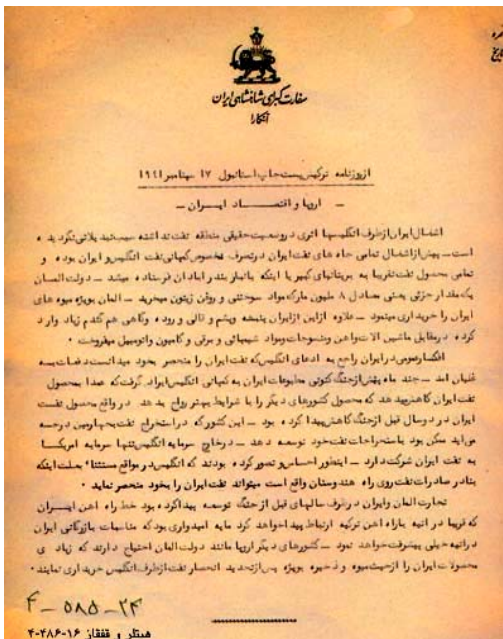
برجسته ترین خدمتی که فروغی در آخرین روزهای سلطنت رضاشاه به ولی نعمت سابق خود کرد، جلب موافقت انگلیسیها با انتقال سلطنت به پسر ارشد و مورد علاقه رضاشاه، محمدرضا پهلوی بود. دنیس رایت سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران، که نوشته های او از جمله معتبرترین اسناد تاریخ روابط ایران و انگلیس به شمار می آمد، در این مورد با صراحت اظهار نظر کرده و پس از اشاره به این مطلب که انگلیسیها به توصیه فروغی از تعقیب فکر بازگشت قاجاریه به سلطنت دست برداشتند می نویسد به توصیه فروغی «سرانجام انگلیسیها تصمیم گرفتند به ولیعهد جوان ایران محمدرضا پهلوی این شانس را بدهند که صلاحیت خود را به اثبات برساند ... موافقت مسکو هم با این تصمیم جلب شد و سفیر شوروی در تهران نیز معتقد است که باید به او (محمد رضا پهلوی) این فرصت داده شود تا قابلیت خود را نشان بدهد». در نوشته دنیس رایت این جمله پرمعنی هم در دنباله تصمیم مربوط به تفویض مقام سلطنت به محمد رضا پهلوی اضافه شده است که «البته اگر او برخلاف انتظار از آب در می آمد، همیشه می شد از شر او خلاص شد!»

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

شاه برای بقای خود چاره ای جز امضای هر آنچه فروغی در برابرش می گذاشت نداشت. در آخرین روزهای شهریورماه این «**هبه نامه**» که متن آن به وسیله فروغی تهیه شده بود، خطاب به خود او به امضای محمد رضا شاه رسید.

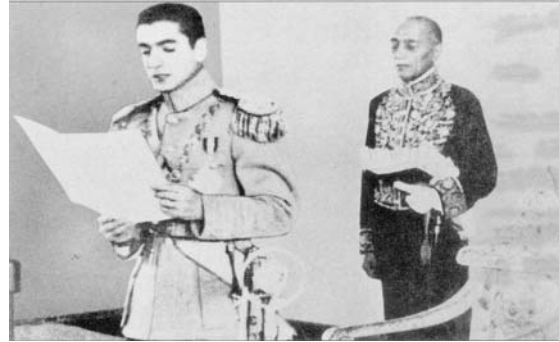
در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ محمد علی فروغی نخست وزیر، کابینه خود را به شرح زیر تعیین و به مجلس معرفی کرد. علی اصغر حکمت وزیر پیشه و هنر، علی سهیلی وزیر امور خارجه، مجید آهی وزیر دادگستری، اسماعیل مرآت وزیر بهداری، دکتر محمد سجادی وزیر راه، سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ، امان الله جهانپانی وزیر کشور، علی اکبر حکیمی وزیر کشاورزی، دکتر مشرف نفیسی وزیر دارائی، عباسقلی گلشائیان وزیر بازرگانی و اقتصاد، حمید سیاح وزیر پست و تلگراف، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ، (سید حسن تقی زاده وزیر مختار ایران در لندن و دکتر علی امینی معاون وزیر دارائی و علی اکبر دهخدا که ریاست دانشکده حقوق را داشت به مقام مشاور وزیر فرهنگ رسید)

بالاخره نمایندگان هر دو دولت اشغال کننده سلطنت شاه جدید را به رسمیت می شناسند و هیئت های نمایندگی سیاسی مقیم تهران روز ۳۱ شهریور ۱۳۲۰ ضمن یک دیدار رسمی با شاه آغاز سلطنت او را تبریک می گویند. سر ریدر بولارد درباره اولین دیدار شاه جدید با هیئت های دیپلماتیک گزارشی برای وزارت خارجه انگلیس فرستاده می نویسد: «**شاه در ۲۲ سپتامبر هیئت های دیپلماتیک را به حضور پذیرفت. عموماً تأیید شد که او کاملاً با موجود متکبری، که پدرش سعی کرده بود از او بسازد، تفاوت دارد. رفتار دوستانه ای داشت و آشکار بود که به هیچان آمده است.**»



رضاشاه بعد از اصفهان به کرمان، سیرجان و بندرعباس می رود و به وسیله کشتی نیمه باری و مسافری انگلیس به «**بندرا**» خاک ایران را به سمت **موریس** برای همیشه ترک کرد.

روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ ساعت چهار و نیم بعد از ظهر، اعلیحضرت همایونی با تشریفات رسمی در تالار جلسه مجلس شورای ملی **قسم نامه** قبول مسئولیت را به عنوان پادشاه ایران ایراد نمودند.



البته بعد از مراسم سوگند محمد رضا شاه، هنوز هم تکلیف تاج و تخت سلطنت ایران روشن نشده بود. شتابزدگی فروغی برای انجام این مراسم به خاطر این بود که کشورهای اشغال کننده را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. البته مسئله با انگلیسیها حل شده بود و نگرانی بیشتر فروغی از جهت روسها بود که هنوز در اصل بقای رژیم سلطنتی در ایران حرف داشتند.

بر طبق رسوم جاری، بعد از انجام مراسم سوگند شاه جدید، دولت استعفاء داد تا دست پادشاه جدید در انتخاب نخست وزیر باز باشد. طبیعی است که فروغی بلافاصله مأمور تشکیل کابینه جدید شد و دولت جدید را با تغییراتی نسبت به کابینه قبلی تشکیل داد. در کابینه جدید دو وزارتخانه تازه بهداری و کشاورزی تأسیس شده بود و مهمترین تغییر در دولت، تعیین **دکتر مشرف نفیسی** به سمت وزیر دارائی بود. فروغی قبل از معرفی کابینه جدید به مجلس، برای تسکین افکار عمومی یا جلب رضایت روسها و انگلیسیها اقدامات دیگری به عمل آورد، که از آن جمله صدور فرمان عفو عمومی و آزادی زندانیان سیاسی در روز ۲۸ شهریور و تغییر بعضی از مقامات لشگری و کشوری مانند رئیس شهربانی بود.

اقدام مهم دیگر فروغی برای تسکین افکار عمومی و بستن دهان نمایندگان که برای کسب وجهه در میان مردم، زبان به انتقاد گشوده بودند، وادار ساختن شاه جدید به واگذاری املاک و اموال پدرش به دولت بود. رضاشاه بیش از پنج هزار رقبه ملک و ۶۸ میلیون تومان وجه نقد در حساب مخصوص خود در بانک ملی داشت که به موجب صلحنامه ای که در اصفهان امضاء نمود آنها را به پسرش منتقل کرد، و فروغی می خواست این اموال اعم از منقول و غیر منقول به دولت منتقل گردد. شیشه عمر سلطنت **پهلوی** در آن روزهای بحرانی در دستهای لرزان فروغی بود و

(در اوایل ماه آبان ۱۳۲۰ قوای آلمان به ۳۷ مایلی شمال مسکو رسید و در روز ششم ماه آبان ۱۳۲۰ در ارتش تصفیه دامنه داری به دستور متفقین صورت گرفت و قالب امرای دوره رضاشاه (ژرمنوفیل) و همچنین عده زیادی از افسران ارشد و جزء، بازنشسته شدند و سرلشگر **دکتر هادی آتابای** (انگلو فیل) داماد رضاشاه به وزارت بهداری انتقال یافت.) شاه، قبل از این برخورد توهین آمیز، جشن تولد خود را در محیطی سرد و بی روح برگزار کرده بود. در مراسم بیست و دومین سالگرد تولد او جز مادر و یکی از خواهرانش **اشرف** کسی حضور نداشت. حتی همسرش فوزیه هم حاضر نشد برای شرکت در این مراسم خصوصی از آپارتمان خود خارج شود و شام ساده ای با خانواده شوهرش صرف نماید. شاه از این تاریخ به بعد به گوشه انزوا پناه برد و پانزده روز با هیچکس ملاقات نکرد. سفرای شوروی و انگلیس دیگر کاری به او نداشتند و نخست وزیر و وزیرانش هم کارهای جاری را بدون مشورت او انجام می دادند. درباره اوضاع جاری کشور گزارشی به او داده نمی شد، ولی خود او از گوشه و کنار می شنید که روسها و انگلیسیها در همه کارها، حتی در جزئیات امور مداخله می کنند و تعمد دارند که به سبک استعماری قدیم مردم ایران و دولتمردان ایرانی را تحقیر نمایند.

در این روزهای سخت، محمد رضا شاه، فقط به یک نفر، فروغی متکی بود و می دانست که **بدون فروغی** تاج و تخت خود را از دست خواهد داد. درد رنج و تنهایی، او را در درون کاخ سلطنتی، فقط خواهرش اشرف تسکین می داد و وابستگی بیش از اندازه او به اشرف از همین زمان آغاز شد ...

محمد رضا شاه تنها از این که یک شاه عروسکی و بی اختیار بیش نیست رنج نمی برد، ناراحتی او با حملات بی امان روزنامه ها علیه خاندان سلطنتی و جو مخالفی که در مجلس علیه رژیم بوجود آمده بود مضاعف می شد. تعداد روزنامه ها که در اواخر سلطنت رضاشاه از شماره انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد ناگهان از صد گذشت و دولت با لغو شرایط سخت و محدود کننده انتشار جراید، به هر کس که می خواست، حتی بدون توجه به توانائی مالی برای انتشار روزنامه و مجله، اجازه نشر روزنامه و مجله می داد و روزنامه ها نیز برای جلب مشتری، در فحاشی به رضاشاه و اعوان و انصار او با هم مسابقه گذاشته بودند. حتی خود محمد رضا شاه نیز از این حملات مصون نبود و هروقت به فروغی از این وضع شکایت می نمود، فروغی به او دلداری می داد که این وضع گذراست و دولت در موقعیتی نیست که بتواند جلوی انتقادات روزنامه ها را بگیرد.

در ۱۶ ماه آبان، فروغی نخست وزیر طی مصاحبه ای با مدیران جراید، اعلام کرد با دولتین شوروی و انگلیس که کشور ما را اشغال نموده اند پیمان سه جانبه ای تنظیم خواهد شد و به موجب این پیمان برای طرفین، تعهدات تازه ای ایجاد خواهد شد.

اشاره به نکاتی از سه گزارش سر ریدر بولارد به وزارت خارجه انگلیس در طول مهرماه سال ۱۳۲۰، یعنی ماه اول سلطنت محمد رضا شاه نیز جو حاکم بر روابط سفرای انگلیس و روس را با شاه تا حدی روشن می سازد. وزیرمختار انگلیس در گزارش مورخ نهم اکتبر (۱۷ مهرماه ۱۳۲۰) خود به عنوان **ایدن** وزیر خارجه انگلستان بعد از اشاره به دیدار دو ساعته خود با شاه با لحن تمسخر آمیز به اظهار نظرهای شاه درباره مسائل مربوط به جنگ اشاره کرده و از آن به عنوان « سخنان بیهوده ای که ممکن است از طرف هر مرد جوان بی تجربه ای عنوان شود » یاد می کند. در گزارش مورخ ۱۴ اکتبر (۲۲ مهرماه) **سر ریدر بولارد** نیز، که آن هم پس از یک ملاقات طولانی با شاه برای وزارت خارجه انگلیس فرستاده شده، آمده است که شاه این بار تأثیر خوبی بر او گذاشته « سئوالات زیادی کرد، سخنرانی طولانی نکرد، معقول بود و در بیاناتش تعادل وجود داشت ... او نمایندگانی را که پس از عبودیت خفت بار در مقابل شاه پیشین اینک به این حد در انتقاد تندروی می کنند تحقیر کرد ». در نامه دیگری که دو روز بعد (۲۴ مهرماه ۱۳۲۰) از طرف سر ریدر بولارد به وزارت خارجه انگلیس ارسال شده آمده است که « من اخیراً یک پیغام محرمانه از شاه دریافت کردم، حاکی از این که او مایل خواهد بود بیشتر اوقات مرا تنها، بدون اطلاع سیاستمداران ملاقات کند. او گفت احساس می کند بعضی از وزیران واقعیت را به خاطر منافع خودشان تحریف می کنند ». بولارد این تقاضای شاه را رد کرده می نویسد: « شرفیابی بدون اطلاع حکومت ایران و همتای روس من امکانپذیر نخواهد بود ».

گزارش اخیر وزیر مختار انگلیس مخصوصاً از این نظر جالب توجه است که تمایل شاه را به برقراری ارتباطات خصوصی و پشت پرده، فقط یک ماه پس از شروع سلطنتش، نمایان می سازد. او نه فقط می خواهد سفیر انگلیس را به طور خصوصی و دودبو، بدون اطلاع سفیر شوروی ملاقات کند، بلکه می خواهد دولت هم از آن اطلاع نداشته باشد، و ظاهراً منظور او از این درخواست این بوده است که به تدریج خود را از قید انکاء و وابستگی به فروغی خلاص کند و مستقیماً با انگلیسیها ارتباط برقرار نماید. در یکی از فصول کتاب « **زرار دوویلیه** » نویسنده فرانسوی، که عنوان آن « **مکتب تحقیر** » است به این ملاقات اشاره شده و ضمن آن آمده است:

« روز ۲۷ اکتبر سال ۱۹۴۱ محمد رضاشاه دریافت که از دیدگاه متفقین، او هیچ قدرت و اختیاری در کار حکومت ندارد و **پادشاه صوری** و **بی اختیاری** بیش نیست. در این روز **اسمیر نوف** و **بولارد**، سفیران شوروی و انگلیس با لحنی مؤدبانه ولی محکم به او یادآوری کردند که از مداخله در امور سیاسی بپرهیزد و حد خود را که یک پادشاه مشروطه و غیرمسئول است بشناسد.

بررسی روزنامه های چاپ شده در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶) تعداد ۴۶۴ عنوان را برشمرده است که از آن میان ۴۳۳ نشریه به زبان فارسی بوده اند. اما تعداد آنها حکایت از آن می کند که کشور در آن سالها از نظر سیاسی بار دیگر جان می گرفته است.

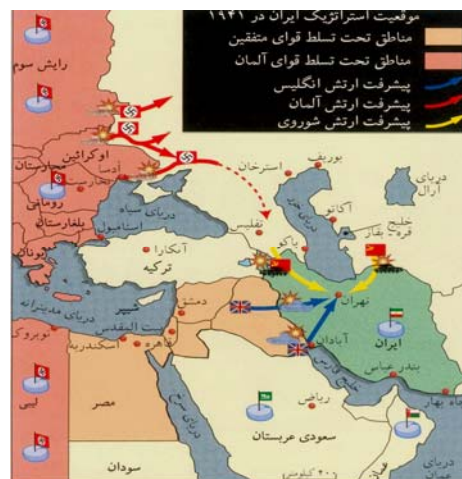
«در این هنگام محمد رضا شاه، فاقد تجربه و متزلزل بود. حضور نیرومند پدرش به یک باره از میان رفته بود و بنا بر آنچه درباره گذشته کشورش می دانست، به هنگام خواندن متن سخنرانی های خود در مجلس یا به حضور پذیرفتن مأموران سفارتخانه های بریتانیا و شوروی، احتمالاً خود را در وضعی مشابه **احمدشاه قاجار** در اثنای سالهای جنگ اول جهانی احساس می کرد. به نظر می رسد که روی آوردن او به تفریحات بدنی و عشرت طلبی ها، واکنشی در برابر این وضع بوده است.

شاه روز ۲۲ آبان ۱۳۲۰ مجلس سیزدهم را افتتاح کرد و در نطق افتتاحیه خود، که فروغی آن را نوشته بود، بر اصول حکومت مشروطه و دموکراسی تأکید نمود. فروغی طبق رسوم جاری پس از افتتاح مجلس جدید استعفاء داد و مجدداً با رأی تمایل مجلس به نخست وزیری منصوب شد. مهمترین تغییر در کابینه جدید فروغی، تعیین **سپهبد امیر احمدی** فرماندار نظامی تهران به وزارت کشور بود. از طرف دیگر وزیر جنگ این کابینه، **سرلشکر احمد نخجوان**، که رضاشاه در آخرین روزهای سلطنت پاگونیهای او را کند و زندانی کرد، پس از اعاده حیثیت و پس گرفتن درجات نظامی اش، به تصفیه ارتش از امرای دوره رضاشاه پرداخت و عده زیادی از آنها را بازنشسته کرد. در این تغییرات شاه نقشی نداشت و حتی مورد مشورت هم قرار نگرفت.

شاه درباره این دوره از سلطنت خود مطالبی در کتابش نوشته است که با واقعیت منطبق نیست. به طور مثال در کتاب او می خوانیم: «روزی که در سن ۲۲ سالگی مسئولیت تاج و تخت ایران را به عهده گرفتم خویش را با مشکلات فراوانی روبرو یافتم. اولین قدم من تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود، زیرا سیاست بیطرفی رسمی که پدرم آغاز کرد، نتیجه سوء بخشیده و یک سیاست شکست خورده محسوب می گردید. من با کمال وضوح احساس کردم که همکاری با متفقین نه تنها غیرقابل اجتناب است، بلکه اتخاذ چنین سیاستی بسیار لازم و به نفع کشور خواهد بود. خوشبختانه نخست وزیر من محمد علی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود با تمام نظریات من در این مورد کاملاً موافق و همراه بود و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سه جانبه با انگلیس و روسیه به عمل آمد و این قرارداد در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (نهم بهمن ۱۳۲۰) بین انگلستان و روسیه و ایران به امضاء رسید. در این قرارداد دو دولت متفق تصریح کردند که وجود سربازان آنها در خاک وطن ما هرگز صورت اشغال نظامی نخواهد داشت (هرچند تمام ایرانیان این وضع را اشغال نظامی می دانستند). آنها ضمناً

درباره سیاست متفقین در ایران در این زمان و موقعیت شاه و دولت ایران در برابر آنان، تاریخ مفصل دانشگاه «کمبریج» انگلیس درباره ایران، شرح جامعی دارد و از آن جمله می نویسد:

«هنگامی که سال ۱۹۴۱ به پایان رسید، این واقعیت که ایران یک کشور اشغال شده بود، مهمتر از عزیمت فرمانروای پیشین و به قدرت رسیدن فرزند بیست و دو ساله او بود. واحدهای نظامی بریتانیا و شوروی نظم را در مراکز عمده شهری حفظ کردند و به منظور تقویت تلاش های جنگی، امنیت شبکه ارتباطات را تأمین نمودند. هیچ یک از سه قدرت متفق، خود در این کشور منافع فوری نداشتند. دلمشغولی آنها در درجه اول استراتژیک بود: ممانعت از ورود آلمانیها، تضمین جریان نفت و رساندن تجهیزات جنگی به شوروی از طریق کوهها و بیابانها و راه آهن و جاده های ایران. در این شرایط، سیاستمداران ایرانی برای دنبال کردن مقاصد خود نسبتاً احساس آزادی می کردند و تنها عاملی که آنها را محدود می کرد، پرداختن متفقین به تأمین امنیت داخلی بود. گرچه از دیدگاه افکار عمومی بدیهی می نمود که سرنوشت کشور بار دیگر به بوالهوسی های سفرای بریتانیا و روسیه وابسته شده است و این موضوع خاطره اوضاع کشور در دوران آخرین پادشاهان قاجار را تداعی می کرد، اما واقعیت غیر از این بود.



ایران در آستانه دهه ای قرارداد داشت که در آن مشروطه خواهی همراه با مبارزات فرقه ای امکان شکوفا شدن پیدا می کرد. این بار هم مشخصه بارز مبارزه قدرتی که آغاز شده بود، مبارزه میان سیاستهای سیاستمداران نخبه، زمینداران و کارفرمایان ثروتمند یا عاملان آنها بود. اما نکته مهم این بود که بار دیگر مجلس و نهاد نخست وزیری اهمیت پیدا می کرد. احزاب به عنوان تشکیلاتی که قدرت و اهمیت داشته باشند وجود نداشت، اما شعارهای حزبی و گروهبندی های حزبی وجود داشت. شاید دقیق ترین نشانه این تجدید حیات سیاسی، شکوفایی مطبوعات بود که هرچند تب آلود، اما از قید سانسور نسبتاً آزاد بود. عمر اغلب این روزنامه ها و نشریات ادواری بسیار کوتاه بود. (یکی از پژوهشگران ضمن

از شاه ایران **محمد رضا پهلوی** به پرزیدنت **روزولت**

تهران ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲

نظر به اینکه اطمینان دارم آن جناب جریان وقایع ایران را به دقت تعقیب می نمایند، خوشوقتم به اطلاع شما برسانم که دولت من با توجه به اصول منشور آتلانتیک، که به آن اعتقاد داشته و امیدواریم از مزایای آن تحت شرایط مساوی با دیگر کشورهای جهان بهره مند شویم، به امضای یک پیمان اتحاد و همکاری با بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مبادرت نموده است. ما ضمن امضای این پیمان، به حسن نیت جنابعالی و پیوندهای دوستی که دو کشور ایالات متحده آمریکا و ایران را به هم مربوط می سازد، متکی بوده و امیدواریم که در اجرای این تعهدات و تأمین پیشرفت و زندگی در صلح در درون مرزهایمان ما را یاری نمائید.

روزولت یک هفته بعد به تلگراف شاه جواب داد و ضمن اظهار مسرت از امضای پیمان سه جانبه «که طی آن استقلال و تمامیت ارضی ایران از طرف متفقین تضمین شده است» بر دوستی دیرین دو کشور ایران و ایالات متحده آمریکا تأکید کرد.

فروغی کمتر از یک ماه پس از ارسال این گزارش روز یازدهم اسفند ۱۳۲۰ از نخست وزیری استعفاء می دهد و در سمت **وزیر دربار** باقی می ماند و **علی سهیلی** (وزیر امور خارجه قبلی) مسئول تشکیل کابینه می شود.

در اوایل مردادماه سال ۱۳۲۱ محاکمه پر سر و صدای مقامات شهربانی دوره رضاشاه، که سر پاس **رکن الدین مختاری** رئیس شهربانی دوران سلطنت رضاشاه در رأس آنها قرارداد ضربه دیگری بر حیثیت خاندان پهلوی وارد ساخت، زیرا در این محاکمه که قریب دو ماه به طول انجامید مقامات شهربانی رضاشاه به علت مشارکت در ارتکاب قتل زندانیان سیاسی محکوم شدند و شخص رضاشاه به عنوان آمر این قتلها معرفی گردید. در جریان این محاکمه، کابینه سهیلی هم سقوط کرد.



در ۱۰ مرداد ۱۳۲۱ نمایندگان مجلس شورای ملی در یک نشست محرمانه تمایل به نخست وزیری **احمد قوام (قوام السلطنه)** نمودند و **حسن اسفندیاری** رئیس مجلس این نظر را به شاه ابلاغ نمود.

در ۱۸ ماه مرداد احمد قوام، در مجلس دولت خود را معرفی نمود.

احمد قوام نخست وزیر و وزیر جنگ، صادق صادق (مستشارالدوله) وزیر مشاور، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) وزیر مشاور، دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) وزیر بهداری، علیرضا قراگوزلو

تعهد نمودند که تمامیت و حاکمیت و استقلال سیاسی کشور ما را محترم شمرده و شش ماه پس از خاتمه جنگ با آلمان قوای خود را از خاک ایران خارج سازند و قول دادند مشکلات اقتصادی ایران را که در نتیجه جنگ ایجاد شده بود تسهیل نمایند. ما نیز به نوبه خود برای عبور نیروهای متفقین از طریق راه ارتباطی ایران به منظور حمل ذخائر جنگی به روسیه، تسهیلات و مزایای مورد نیاز را برای آنها تأمین کردیم ...»

لازم به تذکر است که شاه در تمام دوران حکومت فروغی، که تا اسفندماه سال ۱۳۲۰ دوام یافت، کوچکترین نقشی در تعیین خط مشی سیاست خارجی کشور نداشته و تمام مذاکرات مربوط به همکاری با متفقین و عقد پیمان سه جانبه به ابتکار خود فروغی و تلاش وزیر خارجه اش **علی سهیلی** صورت گرفت.

در ۱۶ آذر ۱۳۲۰ جنگ بین ژاپن از یک طرف و آمریکا و انگلیس از طرف دیگر آغاز شد. هواپیماهای جنگی ژاپن به دفعات جزایر **هونولولو، سنگاپور، هاوایی بندر مانیل** را بمباران کردند، همچنین هواپیماهای ژاپن کشتی های جنگی و تجارتی آمریکا را در اقیانوس کبیر مورد حمله قرار دادند و جنگ شدیدی بین نیروی دریایی آمریکا و انگلیس از یک سو با ژاپن در اقیانوس کبیر آغاز شد.

در روز ۶ بهمن ماه ۱۳۲۰ پیمان سه جانبه اتحاد دولت ایران با دولتی اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس پس از بحث و گفتگو در مجلس با ۸۰ رأی موافق از ۹۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه تصویب شد. دفاع از این پیمان بر عهده نخست وزیر، **تدین، سهیلی و آهی** قرار داشت. در ۹ بهمن این پیمان در وزارت امور خارجه به امضا رسید، از طرف ایران، علی سهیلی وزیر امور خارجه، از طرف شوروی، **اسمیرنوف سفیر کبیر** و از طرف انگلیس، **سر ریدر بولارد وزیر مختار**، این پیمان را به امضا رساندند.



بعد از تصویب پیمان سه جانبه از طرف مجلس و امضای آن از طرف وزیر امور خارجه ایران و سفیران شوروی و انگلیس، فروغی تدبیر دیگری به کار برد و برای این که نوعی ضمانت اجرا از آمریکائیه برای این پیمان بگیرد متن تلگرافی را به عنوان **روزولت** رئیس جمهور آمریکا تهیه کرد و این تلگراف روز ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲ (۱۱ بهمن ۱۳۲۰) به واشنگتن مخابره شد:

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.**

در ۱۱ دی ماه ۱۳۲۱ نمایندگان مختار ۲۶ کشور جهان پیمان اتحادی علیه دولتهای محور امضا کرده این پیمان بعدها به نام اعلامیه ملل متحد معروف می شود. در ۱۰ بهمن ماه ۱۳۲۱ **دکتر میلسپو** آمریکایی رئیس کل دارائی ایران وارد تهران شد و در همین روز توسط انگلیسیها اولین شماره روزنامه تندروی « رهبر » ارگان حزب توده منتشر گردید. با وجود این دولت **قوام السلطنه** در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۱ در مجلس با مخالفت های شدیدی روبرو شد و روز ۲۴ بهمن از ریاست دولت استعفاء داد. مجلس مجدداً به نخست وزیری **سپهلی** اظهار تمایل نمود و سپهلی روز ۲۸ بهمن ماه کابینه جدید خود را به مجلس معرفی کرد. در این کابینه ساعد به سمت وزارت خارجه، اللهیار صالح به سمت وزیر دارائی، سپهبد امیر احمدی به سمت وزیر جنگ، علی اصغر حکمت به سمت وزیر دادگستری، دکتر سیاسی به سمت وزیر فرهنگ، عبدالحسین هژیر به سمت وزیر راه تعیین شده بودند.

سپهلی در دوره جدید نخست وزیری خود لایحه استخدام دکتر میلسپو را به عنوان **رئیس کل دارائی** ایران تقدیم مجلس کرد. این لایحه پس از قریب یک ماه جر و بحث در مجلس به تصویب رسید. دکتر میلسپو پس از تصویب این لایحه که اختیارات فوق العاده ای برای اصلاح امور دارائی ایران به او می داد، عده کثیری از مستشاران آمریکائی را برای تصدی مقامات مهم مالی و اقتصادی کشور استخدام کرد. استخدام مستشاران مالی و اقتصادی آمریکا با استخدام مستشاران نظامی آمریکا دنبال شد و یک سرهنگ آمریکائی به نام « **شوراتسکف** » (که بعدها در مقام ژنرال در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی ایفا نمود) به عنوان مستشار ژاندارمری و یک آمریکائی دیگر به نام « **تیمرن** » به عنوان مستشار شهربانی ایران استخدام شد.

در یکم خرداد ۱۳۲۲ عملیات نظامی برای استقرار امنیت در فارس و خلع سلاح عشایر شروع گردید. عشایر متمرد فارس تحت ریاست **ناصر قشقایی** از دولت توقعاتی داشتند، در این هنگام شورش فارس به



بختیاری هم سرایت می کند و در هشتم تیرماه عشایر متمرد فارس، **پادگان سمیرم** را غافلگیر نموده و رزم خونینی بین افراد پادگان و عشایر به وقوع پیوست و عده ای از افسران و سربازان جان باختند و **سرهنگ حسنعلی شقاقی** فرمانده پادگان به قتل رسید

و **سرلشگر جهانبانی** با اختیارات کامل به فرماندهی سپاه جنوب منصوب شد تا هرچه زودتر غائله فارس و بختیاری را فیصله دهد. در این زمان **سرتیپ حاج علی رزم آرا** به ریاست ستاد ارتش و سرتیپ **محمود خسرو پناه** به ریاست شهربانی منصوب شدند.

(بهاء الملک) وزیر دادگستری، سید حسن تقی زاده وزیر دارائی، باقر کاظمی (مهدب الدوله) وزیر کشور، حمید سیاح وزیر پست و تلگراف، یدالله عضدی وزیر راه، عبدالحسین هژیر وزیر پیشه و هنر و بازرگانی، احمد حسین عدل وزیر کشاورزی، محمد ساعد مراغه وزیر امور خارجه، دکتر علی اکبر سیاسی وزیر فرهنگ، دکتر علی امینی معاون سیاسی و پارلمانی نخست وزیر. قوام السلطنه با انضمام ستاد ارتش به وزارت جنگ عملاً اختیار فرماندهی کل قوا را از شاه گرفت.



در ۲۱ آبان ۱۳۲۱ لایحه استخدام « **دکتر میلسپو** » و مستشاران آمریکایی برای مدت پنج سال در مجلس تصویب شد. سمت میلسپو در ایران رئیس کل دارائی با سالیانه هجده هزار دلار حقوق به اضافه خانه مسکونی و اثاثیه و هزینه مسافرت از آمریکا به ایران و در داخل کشور خواهد بود. در همین لایحه کلنل شوارتسکف آمریکایی برای مستشاری ژاندارمری استخدام گردید.

روز پنجم آذرماه ۱۳۲۱ هم فروغی درگذشت و شاه به کلی بی یار و یاور ماند. تنها عاملی که در این موقعیت حساس به کمک شاه رسید، **ورود مستقیم آمریکائیهها به صحنه سیاست ایران** بود. به دنبال تصمیم آمریکائیهها به ایجاد فرماندهی خلیج فارس، سی هزار سرباز و افسر کارشناس و تکنسین آمریکائی وارد ایران شدند و ایران به جای دو ارتش بیگانه، تحت اشغال سه ارتش بیگانه درآمد. با استقرار نیروهای آمریکا در ایران، نفوذ سیاسی آمریکا در ایران نیز افزایش یافت و شاه با ایجاد ارتباط مستقیم با آمریکائیهها موقعیت متزلزل خود را تا حدی تثبیت نمود.

در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بر اثر شلوغی و اعتراض مردم و روزنامه نگاران بعلت کمبود مواد غذایی و گرانی، دانشجویان و مردم به مجلس حمله ور شده و نمایندگان مجلس را مورد ضرب و شتم قرار می دادند و اموال نفیس مجلس را به یغما بردند، بازار تعطیل شد و عده ای نیز به چپاول مغازه های خیابان نادری، شاه آباد، استانبول و لاله زار مشغول شدند، همچنین به منزل نخست وزیر احمد قوام نیز حمله ور می شوند و اثاثیه او را به غارت می برند، در پی آن به فرمانداری **امیراحمدی** با کل اختیارات، حکومت نظامی برقرار می شود و به توقیف و تعطیل کلیه جراید می انجامد. بیش از یک ماه در تهران فقط یک روزنامه دولتی به نام « **اخبار روز** » منتشر می شد تا اینکه با تصویب قانون جدید مطبوعات در مجلس، شرایطی برای صدور امتیاز انتشار روزنامه و مجله تعیین گردید و تنها کسانی که حائز این شرایط بودند موفق به کسب امتیاز و انتشار روزنامه یا مجله شدند. در اول بهمن ماه **دکتر علی امینی** معاون نخست وزیر به ریاست هیئت اقتصادی ایران و آمریکا نیز منصوب می شود.

پورزند، سرتیپ صادق کوپال، سرهنگ منوچهری (بهرام آریانا)، سرهنگ بقایی، سرهنگ باتمانقلیچ بودند.

در ۱۷ همین ماه ایران به آلمان اعلام جنگ می دهد و در صف متفقین قرار می گیرد و همچنین الحاق ایران به اعلامیه مشترک ملل متحد اعلام می شود.

### محمد رضا شاه وارد سیاست می شود

در ۷ مهرماه سال ۱۳۲۲ انگلیسیها سید ضیاء الدین طباطبائی راه، که بیست و دو سال سال تحت حمایت آنها در فلسطین زندگی می کرد، به ایران آوردند. او در فلسطین نایب رئیس کنگره مسلمان بود و با **اخوان المسلمین** همکاری نزدیک داشت. همانطور که قبلاً اشاره شد او در ۳ اسفند ۱۲۹۹ به فرمان انگلیس نخست وزیری کودتا را با فرماندهی نظامی رضاخان به عهده گرفت ولی به دلیل بی کفایتی او در مدیریت نخست وزیری او بیش از ۹۹ روز به طول نینجامید و بعد از آن به دستور انگلیسیها به فلسطین رفت و در هماهنگی با پروژه استعمار مذهبی در خدمت اخوان المسلمین قرار گرفت. در روز ۷ مهرماه ۱۳۲۲ در میان استقبال مردم با هماهنگی انگلیسیها سید ضیاء الدین وارد تهران شد و به نمایندگی مجلس دوره چهاردهم از یزد مانند بقیه نمایندگان مجلس انتصاب شد.

شاه که از سوءظن انگلیسیها نسبت به خود آگاهی داشت بازگشت سید ضیاء الدین و استقبال پرشور طرفدارانش را اعلام خطر دیگری برای خود تلقی نمود. بعضی از سیاستمداران مخالف سید، که در زمان کودتا از او صدمه دیده بودند به طور مستقیم یا به وسیله عوامل خود به شاه هشدار دادند که سید ضیاء الدین کاندیدای انگلیسیها برای نخست وزیری است و اگر او زیر بار نخست وزیری سید برود کارش تمام است!

در این میان یک فرصت طلایی نصیب شاه شد تا به طور مستقیم با سران متفقین تماس برقرار کند و موقعیت خود را در مقام سلطنت تثبیت نماید. **اولین کنفرانس سران سه کشور بزرگ** (آمریکا، انگلیس و شوروی) در ۶ آذرماه سال ۱۳۲۲ در تهران تشکیل شد.



متفقین این شورش ها را به فعالیت جاسوسان آلمانی در میان عشایر نسبت دادند و رادیو لندن گفت که عده ای از جاسوسان آلمانی هنگام اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین مخفی شده و اکنون در بین عشایر جنوب ایران مشغول فعالیت هستند. لندن به منظور زمینه سازی برای اقدامات بعدی گفت که احتمال عملیات خرابکارانه از طرف این جاسوسان در تأسیسات نفتی جنوب و راه آهن ایران را نباید از نظر دور نگاه داشت.



در دوم مرداد ۱۳۲۲ **موسولینی** از نخست وزیری ایتالیا برکنار شد و در هجدهم شهریورماه سال ۱۳۲۲ ایتالیا تسلیم شد و جنگ را متارکه نمود و قوای متفقین وارد رم شدند.

در ۲۱ شهریور ۱۳۲۲ آرامش به فارس و بختیاری بازگشت.

**آقای ابوالقاسم بختیاری** به اتفاق **مرتضی قلی صمصام** و **سرلشگر جهانبانی** به تهران آمد و با نخست وزیر مذاکره کردند و گزارش کار را ابلاغ نمودند.

در جنگ جهانی دوم دولت ایران در شکست آلمانها نقش اساسی را ایفا کرد. رجال ایرانی که مزدور انگلیس بودند توانستند اعتماد **هیتلر** را به خود جلب کنند و همه دفاتر، نمایندگی ها، کنسولگری ها و سفارتخانه های ایران چه در آلمان و چه در کشورهای متحدین به صورت جاسوس دوجانبه به نفع انگلیس کار می کردند از جمله **تقی زاده ها، نواب ها، اسفندیاری ها** و ... و در ایران نیز اغلب کسانی که دم از طرفداری از آلمانها می زدند و دست اندر کار بودند، اکثراً جاسوس انگلیس بودند و حتی ایرانیانی که در سفارت آلمان و کنسولگری های آلمان در ایران مشغول به کار بودند برای انگلیسیها خبر می آوردند. انگلیس برای اینکه عده ای از این افراد را بعدها بتواند به عنوان مخالفین انگلیس به مردم ایران معرفی کند به ظاهر دستگیر، زندانی و یا تبعید می کند ولی مشاهده می گردد که پس از چندی آنها همگی به پستهای حساس مملکتی گمارده می شوند.

قوای شوروی و انگلیس به ظاهر تعدادی از رجال ایرانی و افسران ارتش و روزنامه نگاران (انگلو فیل) را همراه با عده ای از مردم که واقعاً طرفدار آلمان ها بودند به اتهام همکاری با آلمان ها و تشکیل ستون پنجم در ایران در روز هشتم شهریور ۱۳۲۲ توقیف و زندانی نمود و عده ای از آنها را به اراک منتقل کرد. در میان آنها دکتر احمد متین دفتری نخست وزیر سابق، دکتر محمد سجادی وزیر سابق، علی هیئت رئیس شعبه دیوان عالی کشور، امیر همايون بوشهری، جعفر شریف امامی، علی اکبر موسوی زاده رئیس دیوان کیفر، سرلشگر آق اولی، سرلشگر ابوالحسن

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.**

با این که در کنفرانس سه دولت، کشور ایران نقشی نداشت، من یک یک سران دول مزبور مذاکراتی به عمل آوردم. استالین مخصوصاً در هنگام ملاقات با من مؤدب و قاعده دان بود و ظاهراً می خواست خاطرۀ خوشی از خود در ذهن من باقی بگذارد.

روزولت در طی مذاکراتی که با من کرد اظهار داشت که پس از انقضای دورۀ ریاست جمهوری من میل دارد به عنوان متخصص احیاء جنگها به ایران مراجعت کند.

وقتی ملت ایران از متن اعلامیۀ روزولت و چرچیل و استالین در کنفرانس تهران آگاهی یافتند بسیار شادمان شدند، زیرا میلیونها افراد این کشور از خرابی اوضاع اقتصادی خود به جان آمده و در حیرت بودند که آیا پس از ختم غائلۀ جنگ آزادی از دست رفته را باز خواهند یافت یا نه ...

بعدها «کارانجیا» روزنامه نگار هندی که مصاحبه هایی درباره مسائل ایران و خاطرات شاه از گذشته با وی به عمل آورد، سئوالاتی درباره کنفرانس سران سه کشور بزرگ در تهران مطرح کرد، شاه کم و بیش همان مطالبی را که در کتابش نوشته بود برای او بازگو کرد، ولی روزنامه نگار هندی که متوجه سکوت شاه درباره چرچیل شده بود گفت: «از ملاقات با چرچیل چیزی نگفتید». شاه پاسخ داد: «او را قبلاً هنگام عبور از تهران (در مسافرتش به مسکو در سال ۱۹۴۲) دیده بودم و در جریان کنفرانس تهران در سفارت شوروی با او ملاقات کردم». روزنامه نگار هندی با تعجب می پرسد: «چطور؟ او را هم در سفارت شوروی ملاقات کردید؟» و شاه پاسخ می دهد: «اوه ... بله. او به خودش زحمت نداد که برای دیدن پادشاه کشور میزبانش به محل اقامت من بیاید!». کارانجیا می پرسد: «چه صحبتی با هم کردید؟» و شاه می گوید: «من انتظار نداشتم او نظریات واقعی خود را با من در میان بگذارد. آنچه او می خواست تجدید نقشۀ تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس بود. و فکر می کنم در این مورد با استالین همفکر بود!»



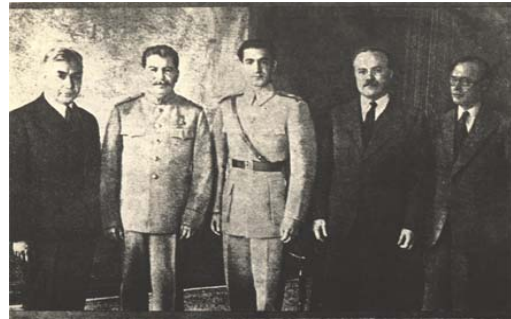
شاه در همین مصاحبه مطالب تازه ای هم درباره گفتگوهای خود با استالین بیان کرده و می گوید: استالین برای این که درباره مقاصد سیاسی خودشان در ایران به من اطمینان خاطر بدهد گفت: «از بابت ما

در روز ۹ آذر اعلامیه ای از طرف سران سه کشور انتشار یافت. در این اعلامیه پس از قدردانی از مساعی ایران در جنگ و تحمیلاتی که به ایران وارد آمده، حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را تصدیق نمودند و مقرر شد با ایران طبق منشور آتلانتیک عمل شود.

- از جانب انگلیس: **وینستون چرچیل** نخست وزیر انگلیس همراه با «ایدن» وزیر امور خارجه و هفتاد نفر از کارشناسان نظامی و سیاسی وارد تهران شدند.

- از جانب روسیه شوروی: **ژوزف استالین** نخست وزیر و پیشوای اتحاد جماهیر شوروی همراه با «مولوتف» کمیسر امور خارجه و «مارشال وروشیلوف» و عدۀ زیادی از مردان سیاسی و نظامی شوروی وارد تهران شدند.

- از جانب آمریکا: **فرانکلین روزولت** رئیس جمهور آمریکا همراه با عدۀ زیادی از مقامات سیاسی و نظامی آمریکا به تهران آمد.



ژوزف استالین نخست وزیر شوروی در حاشیه برگذاری کنفرانس سران کشورهای متفق در تهران، هنگام ملاقات با محمدرضا پهلوی (۱۳۲۲/۹/۹) از راست: ماکسیموف (سفیر شوروی در ایران)، ویاجسلاو میخائیلویچ مولوتف (وزیر امور خارجه شوروی)، محمدرضا پهلوی، ژوزف استالین و محمد ساعد مراغه ای (وزیر امور خارجه ایران)

ایران قبل از تشکیل این کنفرانس، با اعلان جنگ به آلمان و پیوستن به صف متفقین، از موقعیت محکم تری برخوردار گردید.

شاه درباره جریان این کنفرانس و ملاقاتهای خود با سران سه کشور بزرگ، چنین می نویسد:

«در ماه نوامبر ۱۹۴۳ کنفرانس تاریخی تهران با شرکت روزولت و استالین و چرچیل تشکیل گردید. در طی مدت کنفرانس، روزولت به دلایل نامعلومی در سفارت شوروی که محل توقف استالین بود اقامت گزید و چرچیل هم در سفارت انگلیس، که پس از انعقاد کنفرانس به سفارت کبری ارتقاء یافت، سکونت اختیار کرد. روزولت به علت ضعف مزاج قادر نبود که از محل خود خارج شود و این مسئله وضع عجیبی پیش آورده بود، بدین کیفیت که من برای ملاقات او به سفارت شوروی رفتم و حال آنکه استالین شخصاً به ملاقات من آمد. کلیۀ جلسات کنفرانس هم در سفارت شوروی منعقد می شد و فقط یک بار چرچیل به مناسبت روز تولد خود ضیافتی در سفارت انگلیس ترتیب داد.

قهرمانی که می تواند نخست وزیر شود و انتخابات تازه را انجام دهد مصدق است. ممکن است مصدق، همانطور که شاه متذکر شد، به خاطر پشتوانه مخالفت با شاه سابق مدعی احترام باشد و چون تاکنون در رأس آرای تهران است، مدعی وجیه المله بودن باشد. به هر حال او از سنش که متجاوز از شصت سال است پیرتر نشان می دهد و براساس یک منبع قابل اعتماد از بیماری صرع رنج می برد. چند سال پیش وابسته نظامی بریتانیا مصدق را در مقام والی فارس فاقد قابلیت ولی زودرنج می یابد. توصیفی از او به عنوان فردی لاف زن در کتاب شخصیت‌های «سر جی. هاوارد» که او را بهتر می شناخت، آمده است.

در گفتگوی نوزدهم ژانویه شاه سخت کوشید تا در مورد طرحش از من تأیید بگیرد. من از آن سر باز زدم و گفتم او باید به تنهایی تصمیم بگیرد و به خاطر داشته باشد که ممکن است متهم به کوشش به مداخله در انتخابات به خاطر مقاصد خودش گردد ...

من فکر می کنم شاه دارد مرتکب اشتباه بزرگی می شود و احساس کردم وظیفه من است این مطلب را به او بگویم.»

اما این که چرا شاه، مصدق را برای تصدی مقام نخست وزیری در آن شرایط در نظر می گیرد نکته مهم و قابل تأملی است. اولاً شاه در این تاریخ از مصدق سابقه ذهنی خوبی داشته و تصور می کرد شفاعت او از مصدق نزد پدرش، که به آزادی وی از زندان منتهی شد، زمینه مساعدی برای روابط او با مصدق فراهم خواهد ساخت. ثانیاً از راه یافتن وکلای توده ای به مجلس نگران بود و فکر می کرد که فقط یک رجل محبوب و استخواندار می تواند در مقابل کمونیستها قد علم کند. نکته ظریف دیگر این که شاه از انتخاب **سید ضیاء الدین** به نمایندگی مجلس از یزد بیشتر از راه یافتن چند وکیل توده ای به مجلس وحشت داشت و تصور می کرد در صورت ابطال انتخابات و تعیین مصدق برای مقام نخست وزیری می تواند از انتخاب او به نمایندگی مجلس جلوگیری نماید، چون مصدق یکی از مخالفان سرسخت سید ضیاء الدین در زمان کودتا بود.

**گزارش محرمانه سر ریدر بولارد**، که به آن اشاره شد، مطالبی را که شاه درباره همین موضوع در کتاب خود عنوان کرده است تأیید می کند. شاه درباره جریان انتخابات دوره چهاردهم می نویسد:

« در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراضی و مکدر بودم، زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می کردند و به نخست وزیر وقت می دادند و او را تحت فشار می گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور به نمایندگی انتخاب شوند. چون این مسئله برای من تحمل ناپذیر بود به خاطر رسید که درباره نحوه جلوگیری از این رویه شرم آور با مصدق مشورت کنم، زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور به شمار می آمد

نگران نباشید، کمونیسم تا پنجاه شصت سال دیگر به سراغ شما نخواهد آمد!»

قدر مسلم این است که شاه در ملاقات با **روزولت**، اثر خوبی روی او گذاشت و پیشنهاد صدور اعلامیه سه جانبه برای تضمین استقلال و تمامیت اراضی ایران هم از طرف روزولت عنوان شد. روزولت قبل از عزیمت از تهران نیز نامه محبت آمیزی برای شاه نوشت و ضمن آن توجه و علاقه خاص خود را به توسعه و تحکیم روابط آمریکا با ایران مورد تأکید قرارداد. روزولت در متن رسمی نامه، این جمله را هم با خط خود افزود که امیدوار است در اولین فرصت مناسب پس از خاتمه جنگ شاه را در واشنگتن ملاقات نماید. این نامه که سرآغاز نفوذ سیاسی و مداخلات بعدی آمریکا در ایران بود، بیش از هر چیز دیگری شاه را خوشحال و به آینده امیدوار کرد.

عمر مجلس سیزدهم چند روز قبل از تشکیل کنفرانس سران متفقین به سر آمد و انتخابات دوره چهاردهم در ماههای دی و بهمن در جریان بود.

در ۱۷ دی ماه ۱۳۲۲ **میرزا اسکندری** رهبر سوسیالیست ها در دوره اول مجلس و وزیر معارف کابینه سردار سپه که بعد از شهریور ۱۳۲۰ **رهبری حزب توده** (انگلیسی- روسی) را در دست داشت درگذشت. در تشییع جنازه وی افراد حزب توده قدرت خود را در ایران به نمایش گذارند.

تا اواخر دیماه چند وکیل توده ای از شهرستانهای شمالی که تحت اشغال روسها بود انتخاب شده بودند و در انتخابات تهران، نخستین نتایج آراء از پیروزی گروهی نمایندگان وجیه المله، که **مصدق** در رأس آنها قرارداشت، حکایت می کرد. **سر ریدر بولارد**، که پس از ارتقاء سطح نمایندگی سیاسی انگلیس در ایران، از وزیرمختاری به سفیرکبیری ارتقاء رتبه یافته بود، در همین ایام (بیستم ژانویه - ۳۰ دی ۱۳۲۲) گزارش محرمانه ای به وزارت خارجه انگلیس می فرستد، که نمایانگر نقش تازه شاه در سیاست ایران است. در این گزارش آمده است:

« شاه در نوزدهم ژانویه (۲۹ دی ماه) به دنبال من فرستاد و عقیده ام را در مورد طرحی که اندیشیده بود پرسید: این که مجلس را منحل کند (منظور ابطال انتخابات است) و انتخابات تازه ای زیر نظر یک نخست وزیر که همه به او اطمینان داشته باشند صورت پذیرد.

سؤال کردم آیا فکر می کند مجلسی که طبق پیشنهاد او تشکیل شود با مجلسی که اینک در حال انتخاب شدن است فرق زیادی خواهد داشت؟ پاسخ او این بود که حداقل نمایندگان منتخب مردم خواهند بود. می ترسم آنچه شاه خواهان آن است نه نمایندگان بهتر، بلکه گوش به فرمان تر باشد.

از روی عقیده و ایمان به یک عده داده و آنان را به نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل کند اثر نداشت، چون که بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول فرموده اند که فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چیست ... اما نظر به اینکه از زندان بیرجند و به وساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم، البته نمی خواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرماید. این بود که عرض کردم تصدی من در کار، در این موقع که قشون بیگانه، مملکت را اشغال کرده بسته به این است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند. «

با این مقدمات تصمیم شاه برای انتصاب مصدق به مقام نخست وزیری و ابطال انتخابات دوره چهاردهم علنی نشد و مجلس چهاردهم روز ششم اسفند ماه سال ۱۳۲۲ افتتاح گردید. نماینده اول تهران محمد مصدق و دیگر نمایندگان تهران، سید محمد صادق طباطبائی، حسین پیرنیا، سید رضا فیروزآبادی، سید احمد بهبهانی، دکتر جلال عبده، دکتر رضا زاده شفق، علی دشتی، عباس مسعودی، مهندس غلامعلی فریور، محمدرضا تهرانیچی (همه انگلوفیل) بودند.



سید ضیاء الدین طهرانی

در این جلسه مجادله ظاهری بین دو انگلوفیل مصدق و سید ضیاء الدین صورت می گیرد. بدین طریق که هنگام طرح اعتبارنامه ها، **مصدق** به مخالفت با اعتبارنامه **سید ضیاء الدین** برخاست و حملات شدید او به سید ضیاء الدین، که موجب تضعیف موقعیت وی در آغاز دوره جدید فعالیت‌های

سیاسی او در ایران گردید، بی تردید در جهت خواست و تمایلات باطنی شاه بود. سید ضیاء الدین در جواب مصدق، در قالب دفاع از کودتای ۱۲۹۹ کلمات زننده و تحقیرآمیزی در مورد رضاشاه به کار برد که برای پسر او هم زننده و توهین آمیز بود. سید ضیاء الدین به سخنان خود مصدق در مجلس پنجم هنگام طرح ماده واحد مربوط به خلع قاجاریه و طرفداری ضمنی مصدق از رضاخان اشاره کرده و بعد از نقل این جمله از مصدق که «من به رضاخان پهلوی عقیده مند، ارادتمندم ... برای این که آسایش می خواهم امنیت می خواهم که از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دو سه ساله اخیر داشته ایم» گفت: «این سردار سپهی که به شما امنیت داد و شما را در کسب و کار خودتان آزاد گذاشت کی به شما داد جز سید ضیاء الدین؟ ... شما که رضاخان را نمی شناختید. این یک سربازی بود مانند هزاران سرباز بدبخت دیگر ... همین رضاخان بود که با چهار هزار قزاق در قزوین افتاده بود و پس مانده نان و گوشت قشون هندی را چهار ماه به او می دادند. آن موقع شما کجا بودید؟ سید ضیاء الدین او را از آنجا آورد ... پس چه شد که او خوب بود و سید ضیاء الدین بد؟ اگر او خوب بود که من هم باید خوب باشم. تا وقتی که او بود من هم خوب بودم. خدمت هم می کرد

و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت، خوب بود و فکر می کردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی به نخست وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم، ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که به طور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور به عمل آید. به همین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود **با دو شرط** مسئولیت زمامداری را قبول خواهد کرد و وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست گفت اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخصی اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم. آنگاه گفت شرط دوم **موافقت قبلی انگلیسیها** نسبت به این نقشه است. از این شرط بسیار متحیر شدم و پرسیدم «روسها چطور؟» جواب داد «آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسیها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم می گیرند! ...»

این طرز فکر و رویه را خطرناک و موجب نگرانی یافتیم. با وجود این می دیدم باید وضع حساس کشور را در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می توانند در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در آن موقع بحرانی، میهن پرستی مصدق و محبوبیتی که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است. بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در تهران خواهم فرستاد و قصد خود را به او اطلاع خواهم داد، ولی برای این که درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم، به او گفتم کسی را نیز به سفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد ... سفیر کبیر انگلیس که در آن زمان **سر ریچر بولارد** بود با این برنامه موافقت نکرده و مدعی شد که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود. ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچ گونه مخالفتی در این باره ابراز نداشتند بود ... پس از اطلاع از نظریه دو سفیر به مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را به او گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه وی به تجدید انتخابات پایان یافت و نظر من نیز برای انتصاب وی به نخست وزیری متوقف ماند. «

پس از نقل گزارش سر ریچر بولارد و نوشته شاه، اشاره ای به اعترافات خود مصدق در این مورد هم لازم به نظر می رسد. مصدق در پاسخ به آنچه شاه درباره پیشنهاد نخست وزیری به او در جریان انتخابات دوره چهاردهم کرده است می نویسد: «تصور می کنم آن روز مرتبه سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء تهران عده قلیلی باقی مانده بود که خوانده نشده بود و قبل از این شرفیابی می شنیدم که از انتخاب من به نمایندگی اول تهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نمی فرمایند ... اما چنانچه درمقابل فرمایشاتی که می فرمودند متعذر می شدم و می گفتم قانون اجازه نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کنند و دولت نمی تواند آرائی که مردم

نزدیک به دو ماه او را سردواند و کار را به امروز و فردا موکول کرد، تا این که روسها متوجه شدند حاضر به قبول تقاضای آنها نیست.

۲۳ تیرماه ۱۳۲۳ اعتبارنامه **سیدجعفرپیشه وری** مدیر روزنامه «آزیر» در مجلس چهاردهم رد می شود و در ۱۰ مرداد ماه نخستین کنگره حزب توده با شرکت ۱۶۸ نفر تشکیل می شود.

در ۴ شهریور ۱۳۲۳ **ساعد** از نخست وزیری استعفاء داد ولیکن مجلس شورای ملی دوباره به او رأی اعتماد داد و در ۹ شهریور، او وزیران جدید را به این شرح معرفی نمود: محمد ساعد نخست وزیر و وزیر امور خارجه، باقر کاظمی وزیر فرهنگ، خلیل فهیمی وزیر مشاور، اللهیار صالح وزیر دادگستری، سرلشگر محمد حسین فیروز وزیر جنگ، علی اصغر زرین کفش وزیر دارائی، دکتر محمد نخعی وزیر پیشه و هنر، محمد سروری وزیر کشور، یوسف مشاور وزیر پست و تلگراف، محمد نریمان وزیر راه، دکتر اقبال وزیر بهداری.

در این زمان که مجلس، دولت موقتی فرانسه را به رسمیت می شناسد، دولت ایران **زین العابدین رهنما** مدیر روزنامه ایران را به سمت **وزیر مختار** به حکومت جمهوری موقتی فرانسه تعیین می کند.

در یکم آبان ۱۳۲۳، **دکتر میلسپو** آمریکائی رئیس کل دارائی ایران درصدد برکنار کردن **ابوالحسن ابتهاج** رئیس بانک ملی (انگلو فیل) برآمد ولی هیئت وزیران قبول نکردند و در ۲۷ دی ماه دکتر میلسپو آمریکائی استعفاء کرد و در ۱۹ بهمن استعفای وی از طرف دولت و مجلس مورد قبول قرار گرفته شد و هیئتی مأمور تحویل گرفتن کارهای وی شدند.

از اوایل آبان سال ۱۳۲۳ روسها علناً دست به تبلیغات بر ضد ساعد زده و از طرق مختلف ایران را تحت فشار قرار دادند. حزب توده هم با راه انداختن تظاهرات عظیمی در ۵ آبان و اعتصاب و کارشکنی در مبارزه با حکومت ساعد مشارکت نمود. در این راهپیمایی عده زیادی از مستشاران و سربازهای روسی شرکت داشتند و این راهپیمایی برای اعطای نفت شمال به شوروی بود ولی انگلیس همواره مخالف اعطای نفت شمال به روسیه شوروی بود. البته در قراردادی محرمانه انگلیس به روسیه تضمین می دهد که اگر روسیه از درخواست اعطای نفت شمال ایران دست بردارد، نفت شمال ایران هرگز مورد بهره برداری شرکت های نفتی بین المللی دیگر قرار نگیرد برای همین بود که بهره برداری نفت شمال تاکنون صورت نگرفته است.

ساعد که نمی توانست با مخالفت شدید روسها به حکومت خود ادامه دهد روز ۱۸ آبان ۱۳۲۳ از مقام نخست وزیری استعفاء داد. مجلس شورای ملی به نخست وزیری مصدق ابراز تمایل نمود و او به دربار احضار گردید و تشکیل کابینه از طرف شاه به وی تکلیف شد. **مصدق** شروطش را برای زمامداری بیان کرد که مورد قبول واقع نشد. (یکی از شروط که

امنیت هم می داد. پایتخت شما هم از خطر مصون ماند. حالا درمقابل خدماتی که کردیم، درمقابل خطراتی که از زن و فرزند و مال شما به دور کردیم پاداش نمی خواهیم، تقدیر نمی خواهیم ... دیگر چرا فحشم می دهید، چرا ناسزا می گوئید؟ یک بام و دو هوا که نمی شود آقا! ...»

از نکات جالب توجه در اولین سخنرانی **سید ضیاء الدین** در مجلس، که در پاسخ به اظهارات **مصدق** ایراد شد، طرفداری او از ۵۳ نفر کمونیستهای زندانی دوره رضاشاه بود که هسته اصلی حزب توده را تشکیل می دادند. سید ضیاء الدین ضمن حمله به **دکتر متین دفتری**، که محاکمه پنجاه و سه نفر در زمان وزارت عدلیه او صورت گرفت گفت: «برادر زاده شما اساس عدلیه ایران را برهم زد، داماد شما مجرم ترین رئیس الوزرای ایران بود، ... پنجاه و سه نفر آزادی طلب ایران را به محبس انداخت و کشت، شما حرف نزدید، شما استیضاح نکردید، شما سؤال نکردید. نرفتید بگوئید داماد من نکن، ول کن، خودت را بکش و مردم را نکش ...»

سید ضیاء الدین طباطبائی در همین نطق چندین بار دیگر نیز از پنجاه و سه نفر به عنوان «احرار» و آزادیخواه نام برده و در واقع دست دوستی به طرف توده ایها دراز کرد، ولی حزب توده، به اشاره سفارت شوروی، به مبارزه شدیدی علیه سید ضیاء الدین دست زد و وکلای توده ای مجلس هم تا زمانی که قضیه نفت و تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف شورویها پیش نیامده بودند طرفدار جدی مصدق در مجلس بودند.



ساعد مراغهای نخست وزیر

در انتخابات روز ۲۳ اسفند ۱۳۲۲، **سید محمد صادق طباطبائی** به ریاست مجلس انتخاب شد و مجلس چهاردهم در اواخر اسفند ماه به نخست وزیری ساعد اظهار تمایل کرد و **علی سهیلی** نخست وزیر طبق عرف پارلمانی از ریاست دولت استعفاء می دهد و **محمد ساعد مراغه ای** وزیر امور خارجه،

نخست وزیر می شود و اولین کابینه خود را در فروردین ماه سال ۱۳۲۳ تشکیل می دهد. ساعد به واسطه اقامت طولانی در شوروی به عنوان سفیر کبیر ایران در آن کشور و حشر و نشر با روسها به طرفداری از سیاست شوروی شهرت داشت و به همین جهت دولت شوروی، با اطمینان از این که با وجود او در رأس دولت و حضور یک جبهه قوی از نمایندگان مخالف سیاست انگلیس در مجلس به رهبری مصدق، مشکلی در راه کسب امتیاز اکتشاف و استخراج **نفت شمال ایران** پیش نخواهد آمد، هیئتی را به ریاست «**کافتارادزه**» معاون وزرات خارجه شوروی به تهران فرستاد. ساعد در ظاهر از پیشنهاد کافتارادزه استقبال کرد، ولی با روش مخصوص خود

پیشنهاد کرد که متفقین با صدور اعلامیه ای در پایان کنفرانس یالتا تاریخ خروج نیروهای خود را از ایران به جلو بیندازند تا حسن نیت خود را به ثبوت برسانند. وزیر خارجه آمریکا هم نظر ایدن را تأیید کرد، ولی مولوتف وزیر خارجه شوروی گفت موضوع تخلیه ایران و مسئله امتیاز نفت دو مطلب جداگانه است.

دولت شوروی سرانجام زیر بار تعهد جدیدی درباره تخلیه ایران پس از خاتمه جنگ نفت و در اعلامیه نهائی کنفرانس یالتا به ذکر این جمله اکتفا شد که وزیران خارجه سه کشور درباره مسائل مربوط به ایران با یکدیگر گفتگو کردند و « موافقت شد تبادل نظر درباره این مسائل از طریق دیپلماتیک ادامه یابد ». روش دولت شوروی در کنفرانس یالتا با تحریکات آن دولت در داخل ایران هماهنگی داشت و قرائن موجود نشان می داد که پایان جنگ، آغاز دشواریهای تازه ای برای ایران خواهد بود.

در اسفند ماه ۱۳۲۳ **حسن اسفندیاری (حاج محتشم السلطنه فراماسون)** رئیس سابق مجلس شورای ملی در سن ۷۸ سالگی بر اثر بیماری قلبی درگذشت. او متجاوز از ۹ دوره از جانب انگلیسیها وکیل مجلس بود و چهار دوره اخیر ریاست مجلس را داشت. او بعد از فرمان مشروطیت در اکثر کابینه ها وزیر بود، وی صاحب تألیفات در زمینه های معارف اسلامی و اخلاق بوده است.

در ۱۰ اسفندماه ۱۳۲۳ دولت ایران به دولت ژاپن اعلان جنگ می کند و در ۲۳ فروردین ماه ۱۳۲۴ **فرانکلین روزولت** سی و دومین رئیس جمهور آمریکا که از سال ۱۹۳۲ چهار بار به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده بود درگذشت و به جای وی « **هارى ترومن** » معاون رئیس جمهور زمام امور را به دست گرفت و در ۲۸ همین ماه دولت **آقای بیات** به علت نیاوردن رأی اعتماد از مجلس، سقوط می کند.

در ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ **موسولینی** اعدام می شود و ۳ روز بعد **آدولف هیتلر** پیشوای آلمانی خودکشی می کند و برلن پایتخت آلمان در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ سقوط می کند و به دست سربازان متفقین می افتد و در ۱۸ اردیبهشت **چرچیل** نخست وزیر انگلیس شکست آلمان و خاتمه جنگ جهانی دوم را به مردم جهان اعلام می دارد ولی در حال هنوز جنگ در جبهه ژاپن ادامه دارد. در ۲۳ اردیبهشت **ابراهیم حکیمی** نخست وزیر، دولت خود را به مجلس معرفی می کند، **انوشیروان سپهبدی** وزیر امور خارجه وی، کتباً به متفقین اعلام می دارد که به مناسبت خاتمه جنگ قوای خود را از ایران خارج سازند ولی دولت ابراهیم حکیمی پس از ۳۱ روز زمامداری ساقط می شود و مجلس شورای ملی تمایل خود را به نخست وزیری **محسن صدر** (انگلو فیل) ابراز نمودند و فرمان صادر شد.

در روز ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۴ کنفرانس « **پتسدام** » با شرکت **ترومن، استالین و چرچیل** قراردادی مبنی بر تقسیمات غنایم و اراضی جنگی صادر شد و تصمیم گرفته شد که هرچه زودتر ایران از قوای



برخلاف مواد قانون اساسی بود، این بود که مصدق می خواست پس از اینکه مقام نخست وزیری را از دست داد به مجلس بازگردد) و در نتیجه مجلس فرمان تشکیل کابینه را به **مرتضی قلی بیات (سهام السلطان)** صادر کرد.

در ۵ آذر ۱۳۲۳ **ژنرال دوگل** رئیس دولت موقتی جمهوری فرانسه وارد تهران شد، همراهان وی « **بیدو** » وزیر امور خارجه و « **ژنون** » رئیس ستاد نیروهای فرانسه بود.

۱۱ آذر ۱۳۲۳ محمد مصدق که به ریاست کمیسیون خارجی مجلس برگزیده شده بود، طرحی را که در مورد اعطای امتیاز نفت به کمپانی های خارجی توسط این کمیسیون به امضاء رسیده بود به مجلس می دهد و تصویب می شود. به موجب این طرح هیچ یک از مقامات کشور حق ندارند راجع به امتیاز نفت با خارجی ها وارد مذاکره شوند و یا قرارداد منعقد نمایند ولی برای فروش نفت با اجازه مجلس (که همگی انگلوفیل بودند) حق دارند. متخلفین از این قانون به حبس مجرد از ۳ تا ۸ سال و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد. لایحه ای به تصویب رسید که طبق آن برای بهره برداری نفت شمال با هیچ کمپانی خارجی قرارداد به امضاء نخواهد رسید و انگلیسیها با این لایحه توانستند: ۱- یگانه کشور در غارت نفت ایران باشند ۲- تعهد خود را به روسیه در مورد استخراج نشدن ابدی نفت شمال انجام دادند، به دلیل اینکه اگر نفت شمال بهره برداری شود چاههای نفت روسیه خشک خواهند شد.

روابط ایران و شوروی پس از خودداری ایران از اعطای امتیاز نفت به دولت شوروی به شدت تیره شد و نیروهای اشغالگر روس در شمال ایران، در ماههای آخر سال ۱۳۲۳، به کمک حزب توده که در ایالات شمالی قدرت زیادی داشت دست به اخلا لگري زدند.

در جریان دومین کنفرانس سران متفقین که در بهمن سال ۱۳۲۳ در یالتا تشکیل شد، مسئله ایران بین وزیران خارجه آمریکا و انگلیس و شوروی مورد بحث قرار گرفت. این مسئله از طرف « **ایدن** » وزیر خارجه انگلیس عنوان شد. وی به اعلامیه سه دولت که در پایان کنفرانس تهران منتشر شده بود اشاره کرد و گفت دولت انگلستان معتقد است که متفقین باید از دخالت در امور داخلی ایران خودداری نمایند، زیرا این وضع به رقابت هائی منجر خواهد شد که نتایج مطلوبی برای هیچکس به بار نخواهد آورد. ایدن افزود که انگلستان مخالفتی با مشارکت شوروی در بهره برداری از نفت شمال ایران ندارد، ولی به نظر او بهتر است دول متفق اعلام کنند که تا تمام نیروهای آنها از ایران خارج نشده است فشاری برای تحصیل امتیاز نفت از ایران به عمل نخواهند آورد. ایدن همچنین

همچنین **محمد رضا بیک** در سال ۱۷۱۴، از سوی شاه سلطان حسین نزد لویی ۱۴ اعزام می شود که منجر به انعقاد قرارداد تکمیلی بازرگانی می گردد.

در سال ۱۷۱۵، در اجرای قرارداد تکمیلی فوق، گاردان بعنوان کنسول فرانسه در دربار شاه سلطان حسین پذیرفته شد و در همین زمان پادری بعنوان کنسول فرانسه در شیراز منصوب شد که بدلیل سوءاستفاده از موقعیت خود و انجام خطاهای سیاسی در سال ۱۷۲۲ از طرف دولت فرانسه خلع شد اما گاردان تا سال ۱۷۲۹ تا پایان غایله حمله افغان های شورشی، در ایران بود. پس از عزیمت وی در دوران سلطنت سلسله افشاریه و زندیه به مدت پنجاه و چند سال رکود بر روابط دو کشور حاکم بود تا اینکه در سال ۱۷۸۳ **کنت دوفریر** از طرف لویی ۱۶ به ایران آمد و برای جلب نظر ایران در عدم اتحادیه با روسیه تلاش هایی کرد تا اینکه در سال ۱۷۸۹ با وقوع انقلاب فرانسه، روابط دو کشور عملاً قطع گردید.

فصل طلابی دیگری در روابط را می توان در دوران **ناپلئون** مشاهده نمود که در زیر به آن اشاره می شود:

سال ۱۷۹۸، نامه ناپلئون به آقا محمدخان قاجار و پیشنهاد اتحاد با ایران.

سال ۱۸۰۱، درخواست مجدد فرانسه برای اتحاد با ایران ( علیه روسیه و انگلیس).

اکتبر ۱۸۰۳، نامه **دو تولرانس** وزارت خارجه فرانسه به ایران برای افتتاح باب مودت و اتحاد با ایران.

دسامبر ۱۸۰۳، ارسال دو فرستاده ایرانی ارمنی تبار به دربار ناپلئون و استقبال از اتحاد با فرانسه.

متعاقباً اعزام دو هیأت از سوی ناپلئون به ایران در زمان **فتحعلیشاه** به سرپرستی ژوبر و سروان رومیو آرزوران مخصوص ناپلئون که پاسخ مثبت فتحعلیشاه موجب اعزام دولابلاش و آگوست بونتان در سال ۱۸۰۷ به ایران شد.

تحول بعدی در روابط، اعزام **میرزا رضا خان قزوینی** از سوی فتحعلیشاه و عقد قرار داد **فین کین اشتاین** در ماه مه ۱۸۰۷ بود که در نتیجه آن **ژنرال گاردان** در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ به تهران اعزام شد، همچنین در ژانویه ۱۸۰۸ **سرتیپ عسگرخان افشار** بعنوان سفیر ایران در امپراطوری فرانسه معرفی شد.

امضاء معاهده بازرگانی میان **میرزا شفیع خان ملازندران** با ژنرال گاردان به نمایندگی از دو کشور، روابط را به اوج خود رسانید ( اما امضاء معاهده **تیلیست** بین فرانسه و روسیه سرنوشت روابط با ایران را به قهقرا برد) و نهایتاً در سال ۱۸۰۹ با خروج سفرای دو کشور عملاً روابط قطع گردید.

متفقین تخلیه شود. در ۱۶ مرداد ۱۳۲۴ **هیروشیما و ناکازاکی** توسط بمب اتمی آمریکایی با خاک یکسان می شود و در ۲۴ مرداد خیر تقسیم بلاشرط ژاپن و خاتمه جنگ جهانی دوم اعلام شد.

ادامه دارد ...

منابع:

- بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

- کتاب پدر و پسر (محمود طلوعی)

- کتاب The mind of a monarch

- کتاب l'école de l'humiliation (G. de villiers)

- کتاب تاریخ کمبریج (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی)

- کتاب مأموریت برای وطنم (محمد رضا شاه پهلوی)

- کتاب خاطرات و تألمات مصدق

## تاریخچه روابط سیاسی ایران و فرانسه

سالهای متمادی روابط سیاسی **ایران بزرگ** با **روم** آن زمان پوشش دهنده روابط رسمی با دول امروز اروپا از جمله فرانسه بود. پس از شکل گیری نظام سیاسی مستقل فرانسه از قرن پنجم میلادی اشکالی از روابط دو کشور قابل بررسی می باشند، اما مشخص ترین آغاز روابط را می توان از سال ۱۲۹۱ میلادی با ارسال سفیری از جانب **ارغون شاه** به دربار «**فیلیپ نوبل**» پادشاه فرانسه دانست.

تلاش های گسترش روابط بین دو کشور در قرن های ۱۷ و ۱۸ به مشکل بارزتری مشاهده می شود که همزمان با دوران حکومت پادشاهان صفوی در ایران است. فرانسه در این زمان ایران را دروازه ای بسوی شرق می پندارد و ایران نیز آن کشور را بعنوان مقصدی برای تجارت و گذرگاهی به غرب مسیحی می انگارد سفرای مورد تبادل در این دوره عبارتند از: **پرژوست** ۱۶۱۰ از طرف **هانری چهارم** نزد **شاه عباس**، کشیش **دهی دوکورمنن** ۱۶۳۶ از طرف **لویی سیزدهم** نزد **شاه صفی**، **پاپ دومانس** ۱۶۴۲ از طرف **لویی سیزدهم** نزد **شاه صفی**، **دوژون شر**، **دولابن**، **لابوله** ۱۶۶۴ از طرف **لویی چهاردهم** نزد **شاه عباس دوم**.

در سال ۱۶۷۱ عقد اولین قرارداد تجاری- گمرکی بین دو کشور در زمان **شاه سلیمان صفوی** بود که متعاقباً برای حسن اجرای آن دو سفیر از اتباع ارمنی ایران به نام **های آنتوان** و **ازاریا** برای جلب تاجر فرانسوی فرستاده شدند. **بیون دوکونسیویل** تاجر فرانسوی مقیم ایران در سال ۱۷۰۱ از طرف **شاه سلطان حسین** نامه ای نزد لویی چهاردهم برد که در نتیجه آن در ژوئیه ۱۷۰۱ لویی چهاردهم نیز سفیری به دربار ایران فرستاد. در سال ۱۷۰۶، **لویی میشل** را به نزد شاه سلطان حسین می فرستد که منجر به انعقاد قرار داد اقامت و بازرگانی ایران و فرانسه در ۲۸ اوت ۱۷۰۱ می گردد.

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.**

در سال ۱۹۷۹ اولین سفیر حکومت اسلامی ایران **شمس الدین امیر علایی** به فرانسه اعزام می شود.

از سال ۱۹۸۲ به مرور روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور کم‌رنگ شد تا اینکه در نهایت ضعف قرار گرفت و با سختی زیاد، بحرانهای متعدد را پشت سر گذاشت و این به دلیل حمایت فرانسه از عراق در جنگ با ایران بود. در این رابطه حکومت اسلامی در سال ۱۹۸۵ با گروه‌گانگیری فرانسوی ها در لبنان و بمب گذاری در پاریس و در امتداد آن بمب گذاری های متعدد دیگر در اماکن عمومی فرانسه در سال ۱۹۸۶ دولت فرانسه را وادار به پرداخت ۳۶۰ میلیون دلار غرامت از شرکت Eurodif فرانسه که رژیم گذشته سهامدار آن بود، نمود. از جمله دولت فرانسه متعهد شد که اپوزیسیون ایرانی را در این کشور خنثی نماید و اسلحه و مهمات برای ادامه جنگ به ایران نیز ارسال نماید. از این رو در پایان سال ۱۹۸۶ برقراری مجدد روابط عادی دو کشور با مساعی **شیراک** نخست وزیر وقت فرانسه و حل و فصل نسبی مشکلات متقابل امکان پذیر شد و پس از این تاریخ نیز چندبار مشکلاتی در روابط پدید آمد ولی وجود واقعیت های منافع متقابل دو کشور موجب هدایت دو کشور در ایجاد روابط پایداری شد که هم اکنون ادامه دارد.

### تاریخچه روابط اقتصادی ایران و فرانسه

تاریخچه روابط اقتصادی ایران و فرانسه را می توان بطور خلاصه به دو مقطع قبل از انقلاب اسلامی و پس از آن تقسیم نمود. وجود نوعی پیوستگی بین این دو مقطع از تاریخ روابط اقتصادی دو کشور، می تواند راهگشای شناخت و تنظیم روابط در مقطع فعلی باشد. مقطع قبل از انقلاب را نیز می توان به دو دهه متمایز به صورت زیر تقسیم نمود:

۱- دهه چهل شمسی یعنی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۰، گرچه حجم مبادلات اقتصادی ایران و فرانسه به دلایل متعدد مربوط به آن مقطع قابل توجه نبوده، لیکن اقداماتی برای امضاء موافقتنامه ها و پروتکل های همکاری صورت گرفت که در واقع مبنای ایجاد حقوقی برای روابط دوجانبه اقتصادی و سیاسی بوده است از جمله:

عهدنامه اقامت و دریانوردی ۱۳۴۳، موافقتنامه استرداد مجرمان ۱۳۴۳، موافقتنامه لغو روادید ۱۳۴۴ (در سال ۱۳۵۹ لغو شد) پروتکل اعطای اعتبار مالی از سوی فرانسه ۱۳۴۸، افتتاح بانک ملی ایران در پاریس ۱۳۴۹.

۲- دهه پنجاه شمسی، در این دهه پس از امضاء موافقتنامه‌های فوق الذکر و فراهم آمدن برخی دیگر از شرایط، روابط اقتصادی دو کشور متعاقب آن وارد فاز عملی خود شد و به تدریج شرکت های فرانسوی در بخش های مختلف صنعتی و فنی و نفتی وارد عمل شدند و به دنبال آنان نهادهای مالی و بانکی نیز درگیر روابط شدند. در سال ۱۳۵۲ چند هیأت

پس از قریب به ۵۰ سال از روابط نامنظم سیاسی سرانجام در دوره ناپلئون سوم مجدداً تنظیم جدیدی از روابط شکل می گیرد و هیأتی به سرپرستی بوده در ژوئیه ۱۸۵۵ به ایران اعزام می شود و همراه **کنت دو گویتو** عهد نامه تجاری با ایران امضاء می کنند در مقابل حضور کنت دوگو بینو کاردار فرانسه و بعد در سال ۱۹۶۱ بعنوان سفیر در تهران، **ناصرالدین شاه** امین الملک غفاری را به دربار **ناپلئون سوم** گسیل داشت و ایشان در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۵۷ سفارت ایران در فرانسه را تأسیس نمود. از سال ۱۸۷۰ با آغاز جمهوری سوم فرانسه روابط دوستانه ادامه یافته و ناصرالدین شاه سه بار به فرانسه سفر می کند و در زمان صدارت امیر کبیر **مدرسه دارالفنون** با حضور اساتید فرانسوی تأسیس می شود. در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۹ عهدنامه مودت ایران و فرانسه امضاء می شود و متعاقباً اولین قرارداد فرهنگی بین دو کشور منعقد می گردد.

۲۸ ژانویه ۱۹۳۷ قطع مناسبات سیاسی در نتیجه تصویب قانونی در پارلمان فرانسه برای جلوگیری از توهین جراید این کشور به رؤسای سایر کشورها.

در سال ۱۹۳۷ **انوشیروان سپهبدی** به وزیر مختاری ایران در پاریس منصوب می شود.

در سال ۱۹۳۹ شاهد ایجاد روابط رسمی ایران با دولت ویشی فرانسه هستیم که در سال ۱۹۴۲ واقعیت های جهانی موجب قطع این روابط می شود.

در سال ۱۹۴۴ تشکیل حکومت موقت **ژنرال دوگل** در الجزیره که ایران از نخستین دولی بود که آنرا به رسمیت شناخت و **زین العابدین رهنما** در اوت همان سال بعنوان سفیر نزد این حکومت موقت اعزام شد و در سال بعد سفارت ایران در پاریس به درجه سفارت کبری ارتقاء یافت بطوری کلی روابط دو کشور در زمان جمهوری پنجم فرانسه در مجموع تحکیم یافت.

۲۶ نوامبر ۱۹۴۴ دوگل با هیئتی به ایران سفر می کند. خصوصاً در دوره های ریاست دوگل شاهد سفرهای متعدد سران و مقامات عالی مرتبه دو کشور هستیم از جمله سفر **ژرژ پمپیدو** در راه بازگشت از چین به ایران در سال ۱۹۷۱. اما در سال ۱۹۷۱، ژرژ پمپیدو، رئیس جمهور فرانسه در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شرکت نکرد و در نتیجه موجب سردی روابط رسمی دو کشور در آن مقطع شد.

در سال ۱۹۷۴ سفر پادشاه وقت به پاریس و ملاقات با **ژسکار دستن** که به دنبال آن عقد قراردادهای مختلف اقتصادی صورت گرفت.

ورود **خمینی** در سال ۱۹۷۸ به فرانسه و صدور آتی انقلاب به اصطلاح اسلامی به ایران در کنار همراهی افکار عمومی فرانسویان با انقلاب، نوید فصل جدیدی را در روابط دو کشور داد.

۴- صنایع مخابرات و انفورماتیک: مشارکت شرکت‌های فرانسوی در مناقصات این بخش در ایران.  
 ۵- همکاری‌های بانکی و مالی، حضور نمایندگان بانک‌های مهم فرانسوی در تهران از جمله سوسیته ژنرال و کالیون و اعطای اعتبارات لازم برای اجرای پروژه‌ها به ویژه در بخش نفت و گاز.

### روز شمار روابط دوجانبه

۱۷۱۵: **لویی چهاردهم**، محمدرضا بیک سفیر فوق‌العاده ایران را در ورسای به حضور می‌پذیرد.  
 ۱۸۵۲: ایجاد مدرسه پلی‌تکنیک تهران (دارالفنون)  
 ۱۸۷۸: سفر **ناصرالدین شاه** به فرانسه  
 ۱۸۹۴: واگذاری امتیاز کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران به فرانسه  
 ۱۹۰۰: سفر **مظفردین شاه** به فرانسه  
 ۱۹۱۹: سفر **احمدشاه** به پاریس  
 ۱۹۲۱: تأسیس انستیتو پاستور تهران  
 ۱۹۲۳: سفر بدون بازگشت احمد شاه به فرانسه  
 ۱۹۴۸: سفر **محمدرضا شاه پهلوی** به فرانسه  
 ۱۹۶۱: سفر محمدرضا شاه پهلوی به فرانسه  
 ۱۹۶۳: سفر ژنرال دوگل به ایران  
 ۱۹۷۴: سفر محمدرضا پهلوی به فرانسه  
 ۱۹۷۶: سفر **والری ژیسکار دستن** به ایران  
 اکتبر ۱۹۷۸: ورود خمینی به فرانسه  
 فوریه ۱۹۷۹: بازگشت خمینی به ایران  
 ژوئیه ۱۹۸۰: ترور **دکتر شاپور بختیار** توسط **انیس نقاش** مزدور حکومت اسلامی  
 ۱۹۸۵: گروگانگیری عوامل فرانسوی در لبنان و بمب گذاری در پاریس توسط حکومت اسلامی  
 ۱۹۸۶: انفجار چندین بمب در اماکن عمومی کشور فرانسه توسط حکومت اسلامی و ایجاد بحران بین سفارتخانه‌های دو کشور  
 ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۷: قطع روابط سیاسی فرانسه و ایران  
 ۱۶ ژوئن ۱۹۸۸: از سرگیری روابط سیاسی  
 ژانویه ۱۹۸۹: سفر **علی اکبر ولایتی**، وزیر امور خارجه حکومت اسلامی به فرانسه، به مناسبت کنفرانس سلاح‌های شیمیایی  
 فوریه ۱۹۸۹: سفر **رولان دوما**، وزیر امور خارجه به ایران  
 دسامبر ۱۹۹۰: سفر علی اکبر ولایتی به فرانسه  
 فوریه ۱۹۹۱: سفر علی اکبر ولایتی به فرانسه  
 مه ۱۹۹۱: سفر رولان دوما به ایران

از صنایع فرانسه برای بررسی زمینه‌های سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و فنی به ایران سفر کردند. در همین سال با سفر وزیر اقتصاد وقت فرانسه (**ژیسکار دستن**) پروتکل همکاری دو کشور در بخش‌های زیر به امضاء رسید:

تشکیل کمیته سرمایه‌گذاری به منظور حمایت و تشویق سرمایه‌گذاری در کشور، احداث نیروگاه اتمی، همکاری در بخش بهره برداری از منابع نفتی، همکاری در تولید فولاد، احداث واحدهای مسکونی. روابط اقتصادی ایران و فرانسه پس از انقلاب اسلامی: در سالهای اولیه انقلاب اسلامی به دلیل شرایط ویژه آن زمان و مواضع فرانسه نسبت به تحولات داخلی کشورمان روابط اقتصادی دو کشور کاملاً دچار رکود گردید. بطوریکه رتبه اقتصادی فرانسه از مقام پنجم به سی و دوم تنزل پیدا کرد. این روند تقریباً تا سال ۱۳۶۹ ادامه پیدا کرد و از این سال به بعد به دلیل تغییر نسبی مواضع فرانسه و همچنین بهبود اوضاع اقتصادی ایران، روابط به تدریج احیا گردید و همکاری‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف بویژه در بخش‌های صنعتی، ایجاد پالایشگاه و خرید نفت از ایران آغاز گردید.



روابط در مقطع اخیر: در این مقطع سفر خاتمی به پاریس را باید نقطه عطف روابط ایران و فرانسه دانست که علاوه بر پایان دادن به دوره گذشته، زمینه‌های مهمی را برای توسعه و گسترش همکاری‌های سیاسی-اقتصادی و اطلاعاتی دو کشور پدید آورد و از آن تاریخ به بعد با فعالیت‌های انجام شده، روند توسعه روابط دو کشور رو به رشد قابل توجه نهاده است.

بطور خلاصه می‌توان محورهای کنونی همکاری در کشور را در بخش اقتصادی به صورت زیر برشمرد:

- ۱- همکاری نفت و گاز دو کشور (علاوه بر خرید نفت از ایران) شامل امضای قراردادهای توتال (۴۰ درصد) در حوزه پاریس جنوبی با مشارکت گاز پروم روسیه و تیروناس مالزی و اقدامات اخیر این شرکت برای اخذ پروژه‌های جدید در این حوزه.
- ۲- صنایع ماشین‌سازی و تولید خودرو در ایران توسط شرکت پژو سیتروئن و رنو و قراردادهای اخیر این دو کشور با طرف‌های ایرانی، سفر رؤسای شرکت‌های رنو و پژو به تهران در ماه‌های اخیر.
- ۳- همکاری در بخش راه آهن و ساخت لوکوموتیو، با شرکت آلتستوم.

## اخوان المسلمین و حامیان غربی آنها

در سال ۱۸۸۱ زمانی که انگلیس هندوستان را داشت و بر مصر نیز مسلط شد، عثمانی که شامل ترکیه، عراق، سوریه، لبنان، اردن، اسرائیل و عربستان سعودی می شد در حال تزلزل بود و انگلستان زیرکانه در حال تجدید بنیادگرایی اسلامی بود تا بتواند توسط آن کشورهای مسلمان نشین را تحت تسلط بیشتر خود درآورد. مردی که در سال ۱۸۸۵ نظریه پرداز در اندیشه استعمار مذهبی و بنیادگرایی مذهبی بود، کسی **جز سید جمال الدین افغانی** همان سید جمال الدین اسدآبادی فراماسون و مزدور انگلیس نبود.

ریشه بنیادگرایان اسلامی از «سید جمال الدین افغانی» (اسد آبادی) می آید. او در سال ۱۸۸۵، زمانی که در هند بود و جزء عناصر فراماسونری مزدور انگلیس بود، این پروژه را پیشنهاد کرد یعنی استعمار مذهبی در کشورهای مسلمان.

سید جمال الدین افغانی، از سال ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ از سوی انگلیس برای بنیانگذاری این پروژه حمایت شد.



شاگرد مصری و اصلی سید جمال الدین، یعنی «**شیخ محمد عبده**» (۱۸۴۹-۱۹۰۵) بیشترین تلاش را برای گسترش و نفوذ سید جمال الدین انجام داد. عبده نیز «**محمد رشید رضا**» (۱۸۶۵-۱۹۳۵) هوادار سوری خویش را که بعدها به مصر رفته بود و مجله المنار را به منظور نشر نظرات عبده و برای تشکیل دولت متحد اسلامی منتشر ساخته بود، پرورش داد.



رشید رضا به نوبه خود «**حسن البنا**» (۱۹۰۶-۱۹۴۸) را که به واسطه مجله المنار با رشید رضا آشنا شده بود، تربیت کرد. حسن بنا در سال ۱۹۲۸ سازمان «اخوان المسلمین» را به دستور و برنامه ریزی انگلیس برای استعمار بیشتر مذهبی و توسعه بنیادگرایی در کشورهای اسلامی پایه گذاشت.

یکی از شاگردهای برجسته او «**سعید رمضان**» سازماندهنده جهانی اخوان المسلمین بود که دفتر او در سوئیس بود و دیگری «**ابو الأعلى مودودی**» بود که تحت تأثیر حسن بنا، «جماعت اسلامی پاکستان»، نخستین حزب سیاسی اسلامی را بنیان گذاشت. بعدها برای مأموریت های مختلف در زمان و مکان های مختلف شاخه های دیگری از اخوان المسلمین بوجود آمد مانند فدائیان اسلام، مجاهدین خلق، جهاد اسلامی، القاعده،

ژوئیه ۱۹۹۱: سفر علی اکبر ولایتی به فرانسه

اوت ۱۹۹۱: ترور دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم

شاهنشاهی در ایران

دسامبر ۱۹۹۱: حل اختلافات مربوط به اورودیف

ژانویه ۱۹۹۳: سفر علی اکبر ولایتی به فرانسه

سپتامبر ۱۹۹۵: سفر علی اکبر ولایتی به فرانسه، در حاشیه دیدار

گروه های تماس بوسنی

تابستان ۱۹۹۸: شرکت ایران در مسابقات جام جهانی فوتبال در

فرانسه

اوت ۱۹۹۸: سفر اوهر ودرین، وزیر امور خارجه، به ایران

فوریه ۱۹۹۹: **سفر کمال خرازی**، وزیر امور خارجه به فرانسه

اکتبر ۱۹۹۹: **سفر محمد خاتمی** به فرانسه

فوریه ۲۰۰۰: شکایت سفارت حکومت اسلامی در فرانسه از دکتر

آرمان نوری رهبر جنبش براندازی

ژوئیه ۲۰۰۱: ترور ناکام **دکتر آرمان نوری** رهبر جنبش براندازی

توسط عوامل حکومت اسلامی

نوامبر ۲۰۰۱: **سفر شارل ژوسلن**، وزیر همکاری ها، به ایران

نوامبر ۲۰۰۲: دیدار وزاری امور خارجه ایران و فرانسه در

بروکسل

مارس ۲۰۰۳: ملاقات سفیر فرانسه در تهران با رئیس مجلس

شورای اسلامی

مه ۲۰۰۳: سفر وزیر خارجه ایران به فرانسه

ژوئن ۲۰۰۳: دستگیری مجاهدین خلق در فرانسه

ژوئن ۲۰۰۳: سفر رئیس موزه لوور پاریس به تهران

اکتبر ۲۰۰۳: سفر رسمی وزیر امور خارجه فرانسه به ایران

ژوئن ۲۰۰۳: سفر دبیر شورای امنیت ملی ایران به فرانسه

ژوئن ۲۰۰۳: بازدید وزیر فرهنگ و ارتباطات فرانسه از مناطق

زلزله زده بم

ژوئن ۲۰۰۳: سفر معاون اول رئیس جمهور ایران به فرانسه

مارس ۲۰۰۳: سفر وزیر بازرگانی حکومت اسلامی ایران به

فرانسه

مه ۲۰۰۴: دیدار وزیر امور خارجه با رئیس جمهور فرانسه

ژوئن ۲۰۰۴: سفر معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور

حکومت اسلامی به فرانسه

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.**

ترور شخصیت های سیاسی و روشنفکر کشورهای مسلمان و بنیادگرا در مسیر استعمار مذهبی جهان غرب بوده است. در تشکیل C.I.A در سال ۱۹۴۷ توسط اینتلینجس سرویس، فضای اطلاعاتی و ذهنیت استعمار مذهبی به C.I.A دمیده شد و همچنان با هماهنگی C.I.A و اینتلینجس سرویس، روش های غلط در خاور بزرگ و کشورهای عربی ادامه پیدا کرد. در زمان عبدالناصر با قدرت گرفتن ناسیونالیست عرب و ضعف اخوان المسلمین توسط «سعید رمضان» که نظریه پرداز محوری اخوان المسلمین بود و به عنوان سفیر غیر رسمی اسلامیسیم، به خدمت عربستان سعودی درآمد، پیشنهاد می کند که قلمرو سعودی به عنوان پناهگاه امن اخوان المسلمین انتخاب شود و در این زمان کمک های مالی سعودی نیز افزایش یافت.

عربستان سعودی و جهان غرب، جمال عبدالناصر را که بر کشور فقیر مصر حکومت می کرد و همچنین جنبش کمونیستی را، برای بقای خود و منافعشان خطرناک می پنداشتند و به همین دو دلیل ضد کمونیسم و ضد ناسیونالیسم بودن عربستان سعودی و جهان غرب بود که آنها زیر پر بال اخوان المسلمین را گرفتند تا نه تنها در مصر بلکه در سراسر خاورمیانه و جهان رشد کنند.

در اواخر تابستان (سپتامبر) ۱۹۵۳ کاخ سفید صحنه ملاقاتی بود میان **پرزیدنت داویت د. آیزنهاور** و جوانی بیست وهفت ساله (**سعید رمضان**) که بیش از ده سال تجربه خشونت و سیاست بازی های بنیادگرایانه اسلامی را دارا بود همراه با اعضای هیئتی از اهل عمامه و فعالان تندرو اسلامی هندوستان، ایران، سوریه، یمن و شمال آفریقا. در این جلسه **سعید رمضان** به عنوان مقام نظامی و نظریه پرداز اخوان المسلمین در آنجا دعوت بود. او از زمانی که با «**وفا البنا**» دختر **حسن البنا** ازدواج کرده بود و داماد بنیانگذار سازمان شده بود، داعیه نیمه پادشاهی داشت. هرچند که در اواخر دهه چهل، اخوان المسلمین در سراسر خاورمیانه به سازمانی تندرو، بنیادگرا و تروریست شهرت یافته بود، (همانطور که قبلاً اشاره شد این سازمان با تئوری جمال الدین اسدآبادی و به کمک انگلیس و جهان غرب برای ایجاد استعمار مذهبی بوجود آمد) و عده ای از مقام های مصری، از جمله نخست وزیر مصر را به قتل رسانیده بود و به همین دلیل چند سال قبل رژیم **ملک فاروق** اخوان المسلمین را ممنوع اعلام کرده بود، ولی ایالات متحده این سازمان تروریستی را یک نیروی بالقوه علیه کمونیست محسوب می کرد، البته از این گروه

حماس، حجتیه (بنیانگذار: آیت الله **شیخ محمود حلبی** و مسئول کنونی: **مصباح یزدی** در ایران)، حزب الله لبنان.

البته در فاصله نیم قرن ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۵ چهارچوب بلوک کشورهای اسلامی توسط انگلیس پی ریزی شد. سید جمال، شالوده فکر بنیادگرایی اسلامی را برای نابودی مردم مسلمان با حمایت انگلیس طراحی کرد. او از حمایت و پشتیبانی شرق شناس برجسته انگلیس «**ادوارد براون**» همواره برخوردار بود.

«**عبده**» نیز توسط کنسول انگلیس در مصر «اولین لرد مسئول گروه بنیادگرا» یعنی «**لرد کرومر**»، جنبش سلفیه، شکلی از بنیادگرایی واپسگرای افراطی را تأسیس کرد.

انگلیس همزمان با بکارگرفتن عبده برای گسترش یک جنبش بنیادگرای اسلامی در دو جبهه دیگر نیز پیش از جنگ اول جهانی، در همین راستا تلاش کرد تا در شبه جزیره عربستان با حمایت دسته ای از اعراب بنیادگرا تحت هدایت «**ابن السعود**» نخستین دولت بنیادگرای اسلامی را پایه ریزی کند و نیز در همین هنگام در عراق و اردن خاندان هاشمی را به قدرت رساند. در عربستان از ۱۹۲۰ به بعد راست آیینی (ارتودوکس) «**وهابی**» همراه جنبش «**سلفیه**» در شکل دولت جدید این کشور، تجلی یافت و خیزش نوین اسلام بنیادگرا در خدمت استعمار پدیدار شد.

مشهورترین تروری که گفته می شود توسط شبکه تروریستی سید جمال الدین اسد آبادی در ایران انجام شد، ترور **ناصرالدین شاه** توسط **میرزا رضا کرمانی** بود. ترور ناصرالدین شاه در سالهایی انجام شد که او طی سفر به فرنگ (فرانسه) تاحدودی با تمدن غرب آشنا شده و به عنوان مدرنیسم مشوق عکاسی و فیلمبرداری در ایران بود.

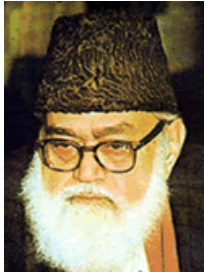
پس از بوجود آمدن اخوان المسلمین، بنا توسط انگلیس در رابطه مستقیم با سعودی ها قرار گرفت و از حمایت مالی آنها برخوردار شد.

اخوان المسلمین با پول عربستان و حمایت سیاست غرب همچنان به فعالیت خود برای استعمار در کشورهای مسلمان ادامه داد.

حسن البنا بارها برای مسائل مالی به عربستان رفته و با وزیر دارایی **شیخ محمد سرور** (سبحان) و همزمان با «**هرمن آپلتس**» دیپلمات آمریکایی دیدار داشته است.

روابط مستقیم اخوان المسلمین با انگلیس و آمریکا در بی ثباتی منطقه نقش اصلی را برای استعمارگران بازی کرده است.

سازمان اخوان المسلمین شد. جناح چپ صحنه سیاسی پاکستان، کنگره را متهم کرد که توسط انگلیسیها و آمریکاییها سازماندهی شده است. پاکستان در سال پیش از آن از انگلیس به اصطلاح مستقل شده بود و به عنوان نخستین کشور اسلامی تبدیل به مرکز جذب نظریه پردازان، متکلمان و سازمان دهندگان تندرو اسلامی شده بود.



در این هنگام در پاکستان اسلامگرای تندرو و جوانی به نام «**ابو الأعلی مودودی**» بود که بعدها جنبشی اسلامگرا و تندرو به عنوان شاخه ای از اخوان المسلمین به نام «**گروه اسلامی پاکستان**» علم کرد. این جنبش با

حمایت انگلیس و دولت پاکستان تبدیل به حزب سیاسی شد. در دهه بعدی، پاکستان تبدیل به خانه دوم سعید رمضان شد. حکومت نوظهور اسلامی در رادیو پاکستان، به سعید رمضان برنامه داد تا به تبلیغ و سازماندهی تشکیلاتی بنیانگرایی اسلامی خود بپردازد. رمضان، در پاکستان روابط حسنه ای با دولت اسلامی وابسته به غرب داشت که «**لیاقت علی خان**» نخست وزیر پاکستان که در یکی از کتاب های او مقدمه ای هم چنین نوشته شده است: «اقامت سعید رمضان در پاکستان آنچنان هم داوطلبانه نبود، اخوان المسلمین در آن زمان در مصر ممنوع اعلام شده بود و خود حسن البنا به قتل رسیده بود. رمضان در سال ۱۹۵۰ که اخوان المسلمین در یکی از مراحل عقب نشینی در تاریخ حیات خود قرار گرفته بود به مصر بازگشت.

ایجاد انجمن و گروه دانشجویان مسلمان که به زبان «اردو» IJT جماعت طلاب اسلامی نامیده می شدند نیز یکی از طرحهای سعید رمضان بود، گرچه این انجمن ها در پاکستان توسط جماعت اسلامی پاکستان اداره می شد ولی به شدت زیر نفوذ رهبران اخوان المسلمین و هماهنگی انگلیسیها بود چرا که اخوان المسلمین به عنوان تنه اصلی تروریست و بنیادگرایی مذهبی در دنیا بوجود آمده بود.

بین سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۵ رهبران IJT «جماعت طلاب اسلامی» به کمک سعید رمضان و استعمارگران غربی توانستند ساختار مدیریت و استراتژی سازمانی خود را شکل بدهند. محسوس ترین نشانه نفوذ اخوان المسلمین در انجمن دانشجویان مسلمان، ایجاد حوزه های مطالعاتی و جلسات منظم شبانه آنها بود که قصد هر دو، آموزش اعضای جدید و تحکیم پیوندهای درون سازمانی بود و این آدمکشان اغلب مسلح انجمن

تروریستی بیشتر برای اهداف استعمار مذهبی در کشورهای مسلمان خاورمیانه و خاور نزدیک و همچنین در آفریقای شمالی بهره گرفته شده است. اخوان المسلمین در سراسر جهان شاخه های متعددی بوجود آورد، از گروه اسلامی پاکستان گرفته تا سازمان مشابه در سراسر منطقه و هریک از این گروههای تندروی مذهبی با مسئولیت و هماهنگی یک لرد انگلیسی تشکیل شده است.

**سعید رمضان**، در سال ۱۹۲۵



در دهکده ای واقع در هفتاد مایلی شمال قاهره و مصب رود نیل به دنیا آمده بود. هنوز نوجوان بود که با حسن البنا آشنا شد و بی درنگ به جنبش او پیوست. در سال ۱۹۴۵ که از دانشگاه

قاهره فارغ التحصیل شد، منشی مخصوص و دست راست حسن البنا شد. یک سال بعد به سردبیری هفته نامه «الشهاب» اخوان المسلمین رسید.

ضمن آن که سعید رمضان داماد بنیانگذار اخوان المسلمین، در وظایف مربوط به سازماندهی به رهبری تشکیلات کمک می کرد، سفیر سیار اخوان المسلمین نیز بود و در این موقعیت، شبکه جهانی گسترده ای از ارتباطات را سازمان داد. این کار، از خود حسن البنا که مقرش در مصر بود ساخته نبود. در سال ۱۹۴۵، سعید رمضان به اورشلیم سفر کرد. آن زمان اورشلیم در مهار بریتانیا و تحت الحمایه فلسطین بود و ابرهای طوفانزای جنگ اعراب و اسرائیل بر فرازش به هم نزدیک می شدند. در این سالها، سعید رمضان قسمت اعظم وقتش را باید صرف سفر کردن به اورشلیم، عمان، دمشق و بیروت می کرد تا شعبه های اخوان المسلمین را با کمک انگلیسیها می ساخت. در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۴۵، سعید رمضان نخستین دفتر اخوان المسلمین در اورشلیم را دایر کرد که در دهه هشتاد با حمایت مالی ایران و برنامه ریزی انگلیس به جنبش مقاومت اسلامی (حماس) معروف شد. در سال ۱۹۴۷، در فلسطین بیست و پنج شاخه اخوان المسلمین فعال بود که بین دوازده تا بیست هزار عضو داشتند. در سال ۱۹۴۸، رمضان نیروی نظامی اسلام را که در مفهوم سمبلیک خود بسیار پراهمیت بود، بنیاد نهاد و در همان سال بود که اسرائیل تأسیس می شود.

از دیدارهای مکرر سعید رمضان از پاکستان که در دهه چهل صورت گرفت، کنگره مسلمانان جهان در کراچی بود (سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱). او بصورت جهشی دبیرکل جهانی

پنسیلوانیا و «که نت کراگ» سردبیر نشریه «دنیای اسلام» از طرف «بنیاد تحقیقاتی هارت فورد» شرکت داشتند. مدیریت کنفرانس را، دکتر «بایارد دوچ» رئیس پیشین و سالخورده دانشگاه آمریکائی بیروت به عهده داشت.

در گزارش های رسمی، آمده است که حضور عده ای از شخصیت های معروف در آن کنفرانس، تصادفی و غیره منتظره بود. اما شرکت کنندگان به طور اتفاقی آتلانتیک را نپیموده بودند. این دیدار بزرگ را، دولت ایالات متحده سازمان داده و بودجه اش را تأمین کرده بود و شرکت کنندگان را به این امید که مفید واقع شوند، از نقاط مختلف به نیوجرسی کشانده بود. «فیلیپ هیتی» که می شد گفت ریش سفید شرق شناسان است، قاهره و بحرین و بغداد و بیروت و دهلی نو و سایر نقاط جهان را برای پیدا کردن شرکت کنندگان از پاشنه در کرده بود.

امور تدارکاتی و مالی کنفرانس را نیز، شرکت های هوائی ایالات متحده؛ از جمله پان امریکن، تی دبلیوآر و آرامکو کنسرسیوم نفتی ایالات متحده در عربستان تأمین کرده بودند. همه هزینه های سعید رمضان هم؛ که نظریه پرداز بود، نه از علمای اسلامی، مثل بقیه میهمانان تمام و کمال پرداخت شده بود. و ایالات متحده دقیقاً می دانست چه کسی را دعوت کرده است. مسئول پرداخت مخارج کنفرانس هم، که هزینه های سفر و حمل و نقل شرکت کنندگان از خاور میانه را نیز شامل می شد، مرکزی به نام «مدیریت اطلاعات بین المللی»، از واحدهای تابعه وزارت امور خارجه بود که روابطی نیز با نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده داشت. این مرکز (IIA) تازه پا گرفته بود، در سال ۱۹۵۲ رسمیت یافته بود و در سال ۱۹۵۳ در واحدهای تابعه «سی آی ا» ادغام شده بود. از مسئولیت های این مرکز، نظارت بر «برنامه های تبادل فرهنگی» ایالات متحده، مثل همین کنفرانس بزرگ دانشگاه پرینستون بود. کاملاً روشن است که هدف اصلی این کنفرانس، سیاسی بود. یکی از اسناد از طبقه بندی محرمانه خارج شده این مرکز که عنوان «اطلاعات سری-محرمانه» بر آن خورده است، می گوید: «ظاهر قضیه این است که کنفرانس جنبه مطالعاتی و آموزشی دارد، کنفرانس می خواهد وانمود کند که همین مضمون را دارد.» اما، در ادامه همین گزارش سری-محرمانه، تأکید می شود که کنفرانس برای این طراحی شده بود تا «شخصیت های مختلفی را که می توانستند در تدوین عقاید مسلمانان در زمینه هائی مثل آموزش، علوم، قانون، فلسفه و سیاست مؤثر باشند، گرد هم آورد.» گزارش، انتظاراتی را که از کنفرانس می رفت، این گونه

دانشجویان مسلمان رفته رفته در محیط های دانشگاهی نه تنها کشورهای مسلمان بلکه در اروپا و آمریکا نیز سازمان یافته شدند. بعدها جریاناتی به نام حزب آزادی بخش اسلامی بوجود آمد که در اردن، فلسطین، پاکستان و مسلمانان آسیای مرکزی توسعه یافت. عربستان سعودی به طرز فزاینده ای (به دستو غرب) از این جریانات حمایت می کرد. در دهه نود حزب آزادی بخش اسلامی به عنوان متحد خشونت گرای تندرو مذهبی، نقش فعال و پراهمیتی در جنبش اسلامی ازبکستان و القاعده عمل کرد. در عین حال، سعید رمضان در دهه پنجاه به ایجاد شاخه اخوان المسلمین در اردن هم دست زد. رهبر اخوان المسلمین اردن، تاجر ثروتمندی به نام «ابوقراء» بود که روابط تنگاتنگی با ملک عبدالله و اساساً پادشاهی هاشمی داشت که تحت الحمایه بریتانیا بود. بنا به گزارش «ماریون بالبی»، حسن البنا دامادش سعید رمضان را روانه اردن کرد تا پادشاه هاشمی را نسبت به هدف فعال کردن اخوان المسلمین در اردن، روشن کند. پادشاه اردن اخوان المسلمین را به عنوان سازمانی خیریه در اردن رسمی اعلام کرد. شاه امیدوار بود که از حمایت اخوان المسلمین در مقابل اپوزیسیون سکولار؛ مثل چپ ها، برخوردار شود. درست مثل پاکستان، در اردن هم اخوان المسلمین تبدیل به ابزاری برای فشار آوردن به نیروهای چپ و ناسیونالیست های عرب شد. سعید رمضان و ابوقراء به این نتیجه رسیده بودند که در قرن بیستم، مصر و بقیه جهان اسلام را یورش خونین ایدئولوژی های کمونیستی و ناسیونالیستی که اولویت شریعت در جامعه را نفی می کردند، تهدید می کند.

در آن روز (۱۹۵۳)، حضور سعید رمضان در ساختمان بیضی شکل کاخ سفید، تصادفی نبود. رسماً برای شرکت در جلسه بحث و گفتگویی که دانشگاه پرینستون در باره فرهنگ اسلامی ترتیب داده بود، به ایالات متحده رفته بود. سفری جنبی به واشینگتن هم، در برنامه گنجانده شده بود. کتابخانه کنگره آمریکا، با سازماندهی برنامه ای ۹ روزه با دانشگاه پرینستون همکاری کرده بود. رویداد اوت آن سال، که با شکوه و سرشار از وقایع ضمنی بود، در تالار سبز ملایم «ناسائو» ی دانشگاه پرینستون، اتاق مخصوص جلسات استادان و مدیران دانشگاه که سقفی بلند داشت، واقع شده بود. در میان سخنرانان و شرکت کنندگان، شرق شناسان سرشناسی مثل «فیلیپ ک. هیتی»، «ت. کوپلریونگ» و «بیلی ویندر» از دانشگاه پرینستون، «ویلفرد کات اسمیت» از دانشگاه «مک گیل»، «ریچارد نلسون فرای» از دانشگاه هاروارد «کارل تون کون» از دانشگاه

۱۹۴۷ نشریه «الشهاب» را سردبیری می کرد. این نشریه ماهانه که حاوی مقالاتی در باب قوانین و فرهنگ اسلامی بود، پس از پنج شماره، زیر فشار دولت پادشاه سابق مصر فاروق، تعطیل شد. چندی نگذشت که اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شد و در حدود دو هزارتن از اعضایش دستگیر شدند. سعید رمضان، در آن زمان به پاکستان رفت، مبدا که دستگیر شود. یک سال در پاکستان ماند که در خلال آن هفته ای دو برنامه رادیویی داشت که مواجش همه کشورهای عربی، از جمله مصر را در بر می گرفت. اواخر سال ۱۹۴۹، وحدت اسلامی پاکستان از سعید رمضان درخواست کرد تا سلسله سخنرانی هائی را در مورد فرهنگ اسلامی در بسیاری از نقاط خاورمیانه انجام دهد. سعید رمضان، این رشته سخنرانی ها را که از سودان آغاز کرده بود، به طور ویژه در دانشگاه های سراسر مصر ادامه داد و در ترکیه به پایان برد.

یکی از مأموران ناشناخته آمریکائی از جانب «محمد البکی» نماینده الازهر مرکز آموزش اسلامی قاهره، با «کافه ری» سفیر ایالات متحده در قاهره تماس می گیرد. «بکی» که خود نیز در معیت سعید رمضان به کنفرانس پرینستون رفته بود، سعید رمضان را «عضو برجسته اخوان المسلمین» توصیف می کند و پیشنهاد می دهد که او را برای شرکت در گردهمائی پرینستون دعوت کنند و می افزاید که جمعیت اخوان المسلمین هزینه هایش را نیز متقبل می شود. «جفرسون کافه ری» در ادامه گزارش خود می نویسد:

سفارت معتقد است که سعید رمضان دارای آن کمال علمی است که در کنفرانس فرهنگ اسلامی شرکت کند. به دلیل موقعیت او در اخوان المسلمین، حائز اهمیت است که به تمایل او برای شرکت در کنفرانس، توجه خاصی مبذول شود، مبدا که اسباب رنجش آدم با اهمیتی مثل او شود.

در چهار دهه بعدی، سعید رمضان «زلیگ» وار (زلیگ اشاره است به قهرمان فیلمی به همین نام از کارهای ۱۹۸۳ وودی آلن که شخصیت خود را در شرایط مختلف تغییر می داد)، کلید بالقوه همه جلوه های رادیکال اسلامی و اسلام سیاسی؛ از اخوان المسلمین که در دهه پنجاه و شصت تروریسم را در مصر رهبری می کرد، تا ظهور خمینی در دهه هفتاد و جنگ داخلی الجزیره در سال های ۱۹۹۰، بود. سندی قطعی در دست نیست که ثابت کند سعید رمضان در دهه پنجاه مأمور «سی آی ا» بوده باشد، اما دعوت او به کنفرانس پرینستون نشان می دهد که آمادگی بالقوه عضویت در «سی آی ا» و همچنین اینتلجنس

توضیح می دهد: «در میان نتایج مختلفی که از کنفرانس انتظار می رود، درک انگیزه و جهتی است که می شود از درون اسلام به جنبش احیای اسلام داد.»

در آن زمان، سفیر آمریکا در قاهره دیپلمات کهنه کاری به نام «جفرسون کافه ری»، وکیل اهل «لوئیزیانا» بود که به آستانه پایان چهار دهه کار درخشان سیاسی خود می رسید. او از سال ۱۹۴۹ به مدت شش سال در قاهره بود. در ژوئیه ۱۹۵۳، «جفرسون کافه ری» پیام محرمانه ای به واشینگتن فرستاد و پیشنهاد داد تا سعید رمضان را به نشست پرینستون دعوت کنند. پیام «کافه ری» حاکی از آن بود که دایره مطالعات ایالات متحده، تاچه حدی در مورد میدان عمل اخوان المسلمین و رهبری آن، اطلاعات جمع آوری کرده است. سفیر آمریکا، در این پیام، زندگینامه فشرده ای از سعید رمضان و اخوان المسلمین را مخابره کرده بود. «جفرسون کافه ری» اما، در اطلاعات خود، اشاره ای به ابعاد تروریستی و خشونت گرایانه اخوان المسلمین نکرده بود و در هیچ جای آن نگفته بود که غایت برنامه این سازمان، تشکیل دولتی قرآنی است. دیپلماتی با آن همه تجربه، نمی توانست خام باشد. از مضمون گزارش او، به روشنی بر می آید که او (و شاید سی آی ا) می خواستند عمداً رابطه اخوان المسلمین با خشونت طلبی را ندیده بگیرند و سعید رمضان را به عنوان متحد، یا مأمور برای خودشان بسازند. سفیر آمریکا در گزارش خود می نویسد:

سعید رمضان در میان فعالان اخوان المسلمین، بیشترین آموزش را در مورد فرهنگ اسلامی دیده است. او در سال ۱۹۴۵ از دانشگاه فواد قاهره فارغ التحصیل شده. وقت بسیاری را صرف مطالعه در باره اسلام کرده است. در سال ۱۹۲۵ متولد شده و درست است که جوان است، اما پیر تجربه است.

در حال حاضر سردبیر مجله ماهانه «المسلمان» است که دومین سال انتشارش را پشت سر گذاشته و علمای اسلامی از نقاط مختلف جهان اسلام، مقاله هائی را در باب حقوق و فرهنگ اسلامی در آن منتشر می کنند. تیراژ این نشریه ده هزار نسخه است و از تونس تا اندونزی مشترک دارد. به عنوان دبیر کل «کنفرانس جهانی اسلام» مدام به کشورهای اسلامی سفر می کند و اخیراً از کنفرانس های پاکستان بازگشته است. وقتی در مصر مقیم است، هر هفته در رادیو برنامه تفسیر قرآن و بحث در مورد فرهنگ اسلامی دارد.

سعید رمضان در سال ۱۹۴۰ نزد حسن البنا رهبر پیشین اخوان المسلمین معارف اسلامی را آموخت و در اواخر

فارغ التحصیلان وابسته به گروه دانشگاه های شرق شناسی که در امور اسلامی و زبان های شرقی و خاورمیانه ای درس خوانده بودند و اصولاً تجربه ای در کار نداشتند به کار گرفت، البته از آغاز شکل گیری CIA توسط اینتلیجنس سرویس دست کم و یا بیشتر تا دهه پنجاه تحت حمایت اطلاعاتی و عملکردی اینتلیجنس سرویس بود.

خاورمیانه میدان اسب دوانی بریتانیا بود، اگرچه مصر، عراق و ایران ظاهراً مستقل بودند، ولی غیررسمی و غیرمستقیم تحت سلطه انگلیسیها بودند، فلسطین و اردن، رسماً دست نشانده بریتانیایی ها بودند. کویت و سایر شیخ نشین های خلیج فارس و هندوستان و پاکستان از مستعمرات بریتانیا بشمار می آمدند.

پس از جنگ دوم، عربستان سعودی نقطه ورود و لنگر حضور آمریکا در منطقه بود، البته ورود رسمی ایالات متحده به منطقه در سال ۱۹۴۵ در جریان پهلو گرفتن کشتی تفریحی **روزولت** در دریاچه تلخ (المره) در حاشیه کانال سوئز آغاز شد.

البته نخستین رویداد، قرارداد واگذاری امتیاز نفت عربستان سعودی به ایالات متحده در سال ۱۹۴۴ بود که در سیر تکاملی خود شرکت نفت عرب-آمریکایی Aramco به قدرت بزرگ نفتی در جهان تبدیل شد. باید اشاره کرد که **صعود ابن سعود و برادران وهابی** او به کمک وابستگان انگلیسی مانند **هری سنت جان بریجر** که بعدها به **عبدالله فیلیپی** معروف شد و مسلمان شد صورت گرفت. او بعدها به عنوان تاجر و واسطه، نماینده کمپانی فورد و عامل «استاندار اوایل کالیفرنیا» (Soca) در عربستان سعودی شد و قراردادی ۶۰ ساله در مساحتی برابر با ۳۶۰ مایل مربع با بهای پرداخت ۲۵۰ هزار دلار نقد و بهای سالیانه پنج هزار سکه زر برای امتیاز واگذاری برای بهره برداری نفت و گاز منعقد کرد.

بیانیه ۱۹۴۳ **فرانکلین دلانو روزولت**، مبنی بر آن که آمریکا مدافع عربستان سعودی است، به وسیله همه رؤسای جمهوری ایالات متحده، بخصوص در سال ۱۹۵۶ در **دکترین آیزنهاور**، و در سال ۱۹۸۰ در **دکترین جیمی کارتر**، مورد تأکید مجدد قرار گرفت. در سال ۱۹۴۴، ایالات متحده نخستین هیئت نظامی خود را به عربستان سعودی فرستاد، در سال ۱۹۴۵ ایالات متحده و عربستان سعودی نخستین موافقتنامه همکاری نظامی را امضا کردند که منجر به استقرار نخستین پایگاه هوایی ایالات متحده در «دهران» خلیج فارس شد که تا دهه شصت به صورت پایگاه عملیاتی آمریکا عمل کرد. این موافقت نامه، بیدرنگ قرارداد سال ۱۹۴۹ را در پی داشت که بنا بر آن، گروه نقشه برداری و مطالعاتی امکان پیدا کرد تا کل شبه جزیره عربستان را تحت پوشش قرار دهد و ارتش ایالات متحده توانست چهل و سه هزار نیروی مجهز زمینی و هوایی را در این کشور مستقر

سرویس در او مشاهده می شده است. علاوه بر این، او بعدها متحد کارساز خانواده سلطنتی عربستان سعودی در تشکیل مجمعی از ملت ها و جنبش های مخالف گسترش کمونیسم و توسعه اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای جنوبی آن کشور بود.

بنا به گزارش «**سیلوین بسون**» در روزنامه سوئیسی «لاتمپ» ژنو، اسناد خارج شده از طبقه بندی محرمانه در آرشیو سوئیسی نشان می دهند که در دهه شصت، دولت سوئیسی به عنوان میزبان سعید رمضان در مرکز مطالعات اسلامی ژنو، او را به خاطر داشتن نقطه نظرهای ضدکمونیستی، می ستوده است. «سیلوین بسون» در روزنامه لاتمپ، ضمن ارائه مدارک فراوانی از پرونده او در اثبات «روابط مشخص سعید رمضان با سرویس های محرمانه غربی» می افزاید: «سعید رمضان، ضمن داشتن ویژگی های دیگر، مأمور اطلاعاتی انگلیسی ها و آمریکایی ها بود. علاوه بر این، به باور من سعید رمضان بنا به یک طرح اطلاعاتی، در خدمت پلیس فدرال سوئیسی نیز بوده است. سعید رمضان در او آخر عمرش مقیم سوئیسی می شود و تا زمان مرگش ۱۹۹۵ در آنجا مسئول سازماندهی جهانی اخوان المسلمین بوده است.

## عربستان سعودی خزانه دار تروریست های اسلامی



«**مایلز کوپلند**» مأمور سی. آی. ا که در منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک خدمت می کرد می گوید: «طرز برخورد ما با مسائل اینطور بود که صبر کنیم ببینیم چه غلطی کرده ایم.»

زیرا در آن زمان ایالات متحده تازه داشت موقعیت خود را در خاورمیانه تجربه می کرد و اطلاعات چندانی از منطقه نداشت و علیرغم نقش پیشاهنگ ایالات متحده در پیروزی جنگ جهانی دوم، ارتش آمریکا حضور چشم گیری در شمال آفریقا و خلیج فارس نداشت. آژانس ناپخته اطلاعات مرکزی CIA در آن زمان، تعدادی از

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.**

عربستان سعودی به مثابه وزنه ای آمریکائی در برابر مصر (جمال عبدالناصر و ناسیونالیست ها) و سازمان دادن اخوان المسلمین برای مأموریت هائی سری در به قدرت رساندن طیف راست اسلامی در اقصی نقاط منطقه، نقش اساسی را ایفا کرد، که یکی از عوامل کلیدی آنها سعید رمضان بود.

سعید رمضان که نظریه پرداز محوری اخوان المسلمین بود، به عنوان سفیر غیر رسمی اسلامیسیم، به خدمت عربستان سعودی در آمد. زمانی که اخوان المسلمین، در رژیم عبدالناصر موازنه قدرت را به سرعت از دست می داد و می کوشید تا برای حفظ موقعیت خود در مصر کاری بکند، عربستان سعودی نه تنها بی دریغ به پای این سازمان پول ریخت، بلکه به آنان پیشنهاد کرد تا قلمرو سعودی را به عنوان پناهگاه امن خود انتخاب کنند. ترس از تهدید کمونیسم، چنان شاهان سعودی را برداشته بود که دیدند در مقابل کمونیست ها، طرف مقابل آن را که طیف راست اسلامی باشد، باید تقویت کرد.

در این طیف، تیغ برهنه ضد کمونیستی در دست اخوان المسلمین بود، پس باید سرمایه را آنجا می ریختند. از سوی دیگر، عربستان سعودی جمال عبدالناصر را هم که بر کشور فقیر مصر حکومت می کرد و چشم به نفت عربستان دوخته بود، به همان اندازه ترسناک ارزیابی می کرد.

بنابراین، به هر دو دلیل ضد کمونیستی و ضدناسیونالیسم عرب، عربستان سعودی زیر بال و پراخوان المسلمین را گرفت تا نه تنها در مصر، بلکه در سراسر خاورمیانه و جهان رشد کند.

اکنون از خزانه عربستان سعودی به دیگر گروههای تروریستی مذهبی دنیا نیز کمک مالی می شود از جمله حماس، جهاد اسلامی، حزب الله لبنان، مجاهدین خلق ایرانی و ...

کند. قرارداد دیگری نیز در سال ۱۹۵۱ میان دو کشور به امضا رسید که براساس آن، هیئت آموزش نظامی ایالات متحده، به طور ثابت در عربستان سعودی مستقر شد.

مناسبات آمریکا با عربستان سعودی، معنی خاص خود را داشت: حوزه های نفتی را باید به سرعت توسعه می داد، موافقت نامه های نظامی را به امضای دو طرف می رساند و زمینه های هجوم گول های نفتی تگزاس، اوکلاهما و لوئیزیانا را به قلمرو پادشاهی عربستان سعودی فراهم می آورد.

ایالات متحده، با دستگیری بریتانیای کبیر به عنوان شریک و در عین حال رقیب، از طریق قراردادهای نظامی، عربستان سعودی را در محاصره خود گرفت. در سال ۱۹۵۱، ایالات متحده و پادشاهی انگلستان، پیشنهاد تشکیل وحدتی را دادند به نام « فرماندهی خاورمیانه » که ایالات متحده، بریتانیا و ترکیه، اسرائیل و اردن را در بر می گرفت. سعی کردند مصر را هم در این مرکز بگنجانند، اما پادشاه مصر که زیر فشار ناسیونالیستها متزلزل شده بود و از تشکیل دولت جدید اسرائیل نیز ناخرسند بود، مؤدبانه به پیشنهادشان پاسخ منفی داد. پس از آن، بریتانیا پیشقدم شد و با شرکت ترکیه، عراق، ایران و پاکستان، مجموعه ای را به نام « پیمان بغداد » سازمان داد.

ایالات متحده که در حال ساختن روابط خود با این کشورها بود و همزمان، بر آن بود تا دست بریتانیا را از ثروت نفتی خلیج فارس کوتاه کند، به پیمان بغداد ملحق نشد. یکی از ناظران زیرک آمریکائی، به کنایه برای شورای روابط خارجی نوشت که بریتانیا پیمان بغداد را « برای حفظ موقعیت خود در عراق و ایجاد نقطه اتکائی برای توسعه نفوذ خود در خاورمیانه علم کرده است ».

پیمان بغداد اما، با وقوع انقلاب عراق در سال ۱۹۵۸، از بین رفت. شاه عراق که گماشته انگلیس بود، سقوط کرد و به دست نیروهای متحد ناسیونالیست های ارتش و حزب کمونیست عراق، اعدام شد. بنابراین، دیگر جایی برای ادامه پیمان بغداد باقی نمی ماند. البته این پیمان، جای خود را به سازمان دفاعی مرکزی (پیمان سنتو) داد که تشکیل می شد از ایالات متحده، بریتانیا، ترکیه، ایران و پاکستان. ضمناً، پاکستان از طریق عضویت در « سازمان دفاعی جنوب شرقی آسیا » نیز، به غرب وصل بود.

وحدت های انگلیسی- آمریکائی در خاورمیانه، متکی به اهرم های سنتی نفوذ خارجی، قدرت نظامی و بازوهای اقتصادی و دیپلماتیک بود. اگر چه طولی نکشید که با درگرفتن جنگ سرد، عامل دیگری هم برای توجیه حضور ایالات متحده و بریتانیا ظهور کرد که عنوانش مذهب و قدرت فرهنگی اسلام سیاسی بود. محور این عامل، عربستان سعودی بود تا در آینده تبدیل به واتیکان اسلام شود. با ظهور

**فرزندان ایرانزمین در تکتیر و پخش این نشریه ما را یاری خواهند کرد.  
کمک های مالی خود را به نام PARS به شماره حساب زیر ارسال دارید.**

**IBAN : FR76 1027 8060 3100 0200 8534 190**

**Organisation PARS**

**B.P 6593**

**75065 Paris Cedex 2 - FRANCE**

**www.sazmanepars.org**

**Email : sazmanepars@wanadoo.fr**

**Info-iran@wanadoo.fr**

**اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.**